به عون صانع مکین و مکان و بفضل خلاق زمین و زمان

جواهر الاسرار

در مطبع منشی نولکشور بطبع مقبول جهانیان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق العباد من العناصر الاضداد و ابتلاهم بالداء و علمهم بالدواء کما اذا
موسی کلیم الله علیه التحیة و الثناء یا رب اشفنی ابتلیتنی فی الداء اعطنی الدواء او حی بجواب الفناء
و الخطاب بهذا الخطاب انت یدان تطلب حکمتی تتوکلت علی من اودع المنافع فی هذا العقاقیر فیعزتی و جلالی
لا اشفیک حتی تستعمل اطبوا و العلو و السلام علی افضل الانبیاء الذی اشد الناس فی تبیین
فضائل الطب بقوله العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علی آله سیما الائمة اثنی عشر الذین امروا
المسلمین بدلیل هذا الحدیث لکل داء دواء فاذا اصاب دواء الداء برئ باذن الله تعالی
اما بعد مخفی و محتجب نماند که این فن طب فنی است اشرف الفنون و این علم علمی است افضل العلوم
چه حضرت خاتم الانبیاء علم ابدان را بر علم ادیان مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوف
است بر صحت بدن و آن موقوف است بعلم ابدان بنابرآن حکمای متقدمین و متاخرین در ترتیب و تنقیح این علم سعی فرموده اند و
در بیان توضیح مکنون غامض و سر جلوه حامض و کشف حقائق و نکات آن جهد و جهد بلیغ بکار برده اند
اگرچه در کدای مسئله این علم دقیقه فرو گذاشت نساخته اند لاکن دستیابی آنها بجلیت بیان بدون
مطالعه کتب مطول محال می شود نظر بران این اضعف العباد کمترین اطبای هند محمد هادی حسین
مرادآبادی سوالات چند و بعض معارضات مع جوابات از صحائف متعدده اساتذه چیده

از لسان عربی بزبان عجمی ترجمه نموده بطور خود رساله جداگانه ترتیب داده به کنز الاسرار
موسوم نمود اغلب که غازی از مفاد نخوانده بود مرجو از اطبای فن شریف آنکه اگر سهو و خلل و نسیان و زلل
اطلاع یابند بقلم اصلاح مزین فرموده برین بیچاره مواخذه نسازند و ذیل اغماض بر آن اقدام
ارسال فرمایند فانی للخطا لمعترف والله ولی التوفیق وبیده الهدایة والتحقیق سوال در حمی تسخین
قلب اولا چرا واجب می شود کما قال علاء النفیس الحمی حرارة غریبة ولو کان مستوقدها عضوا آخر
فانها تسری اولا الی القلب اولا وتسخنه جواب ازین جهت تسخین قلب اولا واجب می شود که قلب
معدن ست برای جمیع انواع ارواح و قوی و جمیع اعضا و نیز قلب اول عضو است که تکون می یابد
و همچنین اول عضو است که متحرک می گردد و آخر عضو است که ساکن می شود و نیز دل معدن حرارت غریزی است که بواسطه آن
تسخین می یابد جمیع اعضا لیکن بطریق دیگر که حرارت غریزیه از قلب بسوی جمیع اعضا می رسد بهمان نمط مشتعل نمی شود
حرارة غریبه مادام که مشتعل نمی گردد اول بقلب سوال فرق در حرارة غریزیه و حرارة اسطقسیه چیست جواب
حرارة غریزیه مقوم ست برای وجود بدن تا بقای مدت حیات و حرارة اسطقسیه اگرچه شبیه غریزیه است
لاکن این باقی می ماند تا بقای بدن نه جدا می گردد نزد یک صحت و نه بعد موت تا دوام که جسد باقی است
برای همین خراب و متعفن می شود اگرچه دفن کرده شود و در برف هکذا قال الفاضل العلامة فی شرح الکلیات
القانون سوال چه فرق است در ابخره و ریاح جواب ابخره خاص بجانب اعلی صعود می کند
و ریاح عام است دویدن او باطراف اعضا و نیز از ریاح بسبب تمدد و انتفاخ اعضا درد حادث
می شود و از ابخره توحش و التهاب و اختلاج قلب عارض می گردد سوال در حمی یوم چرا خطر
عظیم نمی گردد جواب ازین جهت است که روح حیوانی که در آن حرارة غریبه متشبث می گردد
تحلیل می شود حتی اکثر در یک روز و روح که کثیر الرطوبة است مشتد نمی گردد و در آن کیفیت حرارت
سوال علامات مخصوصه حمی یوم چیست جواب تغیر نمی گردد بول در یوم اول و نه متغیر می شود
نبض کثیر التغیر می شود و حمی غیر لذاعه ابتدا می کند بدون ناقص و منقلع می شود بدون عرق و نه می شود
در آن اعراض قویه مثل خشونت زبان و تدارک نفس و غیر ذلک سوال فرق در وجع مادی
و وجع ریاحی چیست جواب درد مادی منتقل نمی شود و درد ریاحی منتقل می گردد از عضو بعضو دیگر
سوال صاحب اسباب و علامات در ضیق النفس می گوید تواتر تصغر النفس لسبب الضیق

من الثقاء فيجتمع النور ويتكاثف ويحتد البصر ويضعف درين كلام تناقض بيّن است از ين جهت كه
احتداد بصر اطلاق مى شود بر كمال قوت بصر و وفور حس او پس چگونه احتداد و جمع الضعف كه اجتماع
نقيضين است صحيح خواهد شد **جواب** اين مسئله متنازع فيه اطبا متقدمين و متاخرين است چنانچه تفصيل
اقوال و جوابات هر يك بطوالت نقل كرده مگر راقم لب لباب ترجمه جواب هر يك بالترتيب مى نويسد
بعض اطبا چنين جواب داده اند كه ضيق حادث بعد از آنكه بيشتر شود ضعف بصر مى آرد چرا كه باعث
سوء تركيب طبقات و اجزاء چشم مى باشد و اين مرض است و كل مرض موجب خرابى افعال مى گردد
و چنين در رساله تركيب العين نوشته كه ضيق العين ردى نيست بلكه علت با كه از آن ضيق عارض مى گردد
ردى است خصوصاً آن ضيق كه بسبب نقصان رطوبت بيضيه باشد — و روايت مى كند طبرى كه روزى
با گروهى از اطبا كه از جمله انس طبيب نيز با آنها شريك بود از جالينوس مناظره افتاده درين كه فرقى
نيست در ضيق حدقه كه پيدائشى باشد يا حادث و عارضى در باب نور چرا كه قوت ابصار در هر دو يكسان
مى باشد پس جالينوس مجيب شد بدو جواب يكى آنكه براى هر عضو فعلى است و قوى تر فعل آن عضو
وقتى است كه صحيح و سالم باشد و هر گاه به نظمى و خرابى عائد حال آن عضو شود لا محاله در افعال نيز تغير رسد
چنين است حال ضيق عرضى پس مرتبه ضيق عرضى پست تر از ضيق جبلى خواهد بود دوم آنكه ضيق حادث
نمى باشد مگر بسبب دو شئ ردى مرضى يكى نقصان رطوبت بيضيه ديگرى ابترى جرم طبقه عنبيه و اين هر
دو خرابى و آفات كه بچشم وارد مى شود ظاهر است و نيز از كلام بعض اطبا متحقق مى گردد كه مراد ضعف اسباب
و علامات اينست كه بوجه تقعر عنبيه كه بضيق تعبير نموده يكجا در مكان و سوراخ تنگ جمع مى گردد و كثيف
مى شود و از ين امر تيزى بينائى مى گردد و بعد از ان بسبب اينكه اين ضيق كه بسبب آن حدة بصر پيدا
گرديده بسبب ابترى و بد نظمى حال اجزاء چشم پيدا شده است بآخر ضعف مى آرد چرا كه عرضى مرضى است
نه طبعى و جبلى حاصل آنكه مراد او اين نيست كه احتداد و ضعف در وقت واحد يافته شود
سوال حمى دق را بمراتب ثلثه چرا محصور كرده اند مى بايست كه بچهار مراتب محصور مى گشت چه رطوبات
بدن چهار است و هر گاه از عمل حرارت با رطوبات اعضاء اصليه حمى دق عارض مى گردد پس لا محاله
بچهار مرتبه بايستى گشت **جواب** درينجا معترض وجه حصر اثر حرارة دانسته حالانكه انتقال حرارت
از رطوبتى برطوبتى ديگر بسته است پس رطوبت اوليه كه غلط است هر گاه حرارت از ان گذشته شروع با فنا [illegible]

نمایند آن مرتبه اولی ست و هرگاه بثالث رسد این مرتبه ثانی ست و دمی که نوبت حرارت از اشتعال رطوبت
ثالث باخذ رطوبت رابع رسد آن مرتبه ثالث حمی دق است فافهم **سوال** مصنف اسباب علامات

در اسباب دق گفته وحدوثها یکون من اسباب سابقة مثل الحمیات المحرقة او ورم حار یحدث فی الصدر
درین کلام بحث ست ازین جهت که حمی و ورم از اسباب واصله دق است نه از جمله اسباب سابقه **جواب**
البته باین طور که بعد حدوث حمی محرق و ورم حار دران قرب زمان اگر دق عارض شود از اسباب واصله
شمرده خواهد شد مگر در حالیکه حمی محرق و ورم حار حادث گردیده گذشته باشد و بعد ازان بپیوست مفرط حاصل
شده اگر دق پیدا سازد بیشک حمی محرقه و ورم حار صدر را از اسباب سابقه دق خواهد بود **سوال** حمی یوم را

حمی یوم چرا نامیده اند حالانکه زیاده از یوم نیز ثابت می شود کما قال الشیخ ربما بقیت ثلث الی ثلثة ایام

فصاعدا الی ثلثة ایام بلکه زاید از سه روز هم گفته اند کما ذکر جالینوس انه ربما بقیت الی ستة ایام
وانقضت انقضاء تاما **جواب** تسمیه حمی یوم بیومی آنست که اکثر در یوم طبیعه می گذرد

سوال در تعریف عشق مصنف اسباب و علامات می فرماید العشق مرض وسواسی یجلبه الانسان

الی نفسه بتسلیط فکرته علی استحسان بعض الصور والشمائل التی تکون له مرجع له که معشوق است
چرا مذکور نکرد تا اضمار قبل از ذکر لازم نمی آید **جواب** هرگاه متقدم شد ذکر عشق دانسته شد اینکه
درینجا مراد از معشوق است پس آن مذکور ست حکما **سوال** فرق در سوء مزاج مختلف و
سوء مزاج مستوی چیست **جواب** سوء مزاج مختلف آنست که می شود برای اعضا
مزاج متمکن بعد ازان عارض می گردد بران مزاج متضاد خواه گرم باشد یا سرد پس ادراک
منافی می کند طبیعت برخلاف مزاج متمکن و سوء مزاج مستوی آنست که مستقر می گردد در
جوهر عضو و می شود مثل مزاج اصلی که باطل می گردد مقاومت و نمی شود ازان اذیت چنانچه
در حمی دق ظاهر می گردد **سوال** برص سوء مزاج مختلف است یا مستوی **جواب** بموجب
بیان صدر که در تعریف سوء مزاجین تصریح کرده شده و آن مطابق قول شیخ الرئیس حاصل شارح نفیس
است مرض برص سوء مزاج مستوی ست و نزد بعضی از اطبای متقدمین سوء مزاج مختلف
است چرا که اطبا اختلاف کرده اند در تفسیر سوء مزاج مختلف و مستوی آنانکه برخلاف شیخ الرئیس و
طالنفیس مفسر شده اند صاحب کامل و ابو سهل مسیحی و محمد بن زکریا رازی اند و لطف اینکه

اینها هم مخالفت دارند در کلام خود با چنانچه ازین عبارت مستفاد می شود اعلم ان الاطباء اختلفوا
فی تفسیر سوء المزاج المختلف والمستوی وقالوا ان المستوی ما عم جملة البدن او المختلف
ما اختص بعضو او دون عضو وبه قال صاحب الکامل واما اسمعیل الجرجانی فانه قال لان المختلف
هو الذی یکون عنه اذی ویحتاج الدافعة الی دفع المؤذی والمستوی ما لا یکون کذلک
ویقرب منه مذهب محمد بن زکریا الرازی پس حق آنست که تفسیر شیخ سوء مزاج مختلف است و حسب
مذهب جالینوس و صاحب کامل مستوی و برعکس حسب تفسیر شیخ سوء مزاج مستوی است
زیرا که عارض می شود در عضوی دون عضوی **سوال** در علامت و عرض چه فرق است با وجودیکه
عرض با علامت مرادف المعنی است چه علامت را که تعریف کرده اند العلامة حالة تستدل بها
علی حالة بدنیة همچنان عرض موصوف می شود **جواب** علامت عام است و عرض خاص
یعنی علامت استدلال کرده می شود باسباب مرض باشد و آن متقدم است و عرض متاخر است
بسبب بودنش عبارت از توابع مرض و نیز علامت یافته می شود در حالت صحت و مرض و عرض
یافته نمی شود مگر در مرض کما قال علامه نفیس لان العلامة توجد فی حال الصحة والمرض والعرض
لا یوجد الا فی المرض **سوال** در امراض حاره قلق چرا می شود و در امراض بارده چرا نمی گردد
حالانکه در تعریف قلق گفته اند هو ان العلیل اذا انتقل عن الشکل الذی هو علیه الی شکل آخر اشتهی
ان ینتقل منه الی شکل آخر **جواب** انتقال علت از شکلی بشکلی و اشتهای آن بسوی شکل آخر
بسبب غلبه حرارة می شود که موجب است اضطراب و تشویش را از برای آنکه آن از قبیل حرکات
است و حرکت از حرارت می شود و نیز گفته اند که علیل بسبب کثرت التهاب مشتاق می شود بسوی
انتقال از شکلی بشکل آخر برای توهم این امر که شاید تسکین یابد ازان **سوال** رگ قیفال چرا
موسوم بقیفال شد **جواب** قیفال مشتق است از کیفالس و آن در لغت یونان راس را
می گویند و چونکه فصد این عرق جذب می کند ماده را از سر و استفراغ می نماید و تنقیه [illegible] می کند
بنابران بقیفال موسوم گردیده **سوال** معنی ایارج چیست **جواب** دوا الهی **سوال** چرا
منسوب نموده اند خاص ایارج را بسوی حق سبحانه تعالی حالانکه کل شی منسوب است باو سبحانه
و هر چیز از نزدیک رب است **جواب** اگرچه کل شی از نزدیک رب است لاکن فعل ایارج از

خواص است و خواص و قوی از عالم ارواح است و ارواح از عالم امر است و عالم امر اشرف و اعلی
است از عالم اجسام چه عالم اجسام عالم خلق است و قیل بمعناه الشریف و قیل ایارج المصلح و نیز گفته اند
که ایارج اول مسهل است که ترکیب داده اند قدما از مسهلات و اقتصار کرده بودند بر استعمالش بسبب
کثرت مصلحات و نه جسارت می کردند بر استعمال غیرش و شیخ بو علی سینا می فرماید که اطبای قدیم
خوف می کردند از عمل مسهلات صرف مثل شحم حنظل و خربق و غیر ذلک و هر گاه از استعمالش اراده می نمودند
مخلوط می کردند با آن بعد تریاقات و مصلحات تا اینکه جسارت می نمودند در عمل مسهلات صرف آخر الامر باخذش
مانوس شدند پس جسارت فرمودند بدرجه غایت تا اینکه اخذ کردند چوبی که آن ایارج است پس طبیب معالج را
متنبه باید شد که ایارجات اسلم است از مطبوخات سوال ۱۹ شبیار چه معنی دارد جواب از ان جهت که تناول
کرده می شود در شب مثل ایارج و می خوابند بعد خوردنش تا که تضعیف کند حرکت و بیداری فعل او بجهت
نزد و نزول کردنش از معده پیش از آنکه او فعل خود نماید و در کتاب مفتاح وارد است که شبیار لفظ فارسی
است آنرا صبری نامند مگر اطلاقش بر مرکب ازین جهت است که دران صبر خمیر کرده می شود و در جواهر اللغة
مسطور است که شبیار دوا مرکب مسهل است که دران صبر و مصطگی و تربد و غاریقون و نمک هندی و انیسون
داخل می شود و معجون می یابد از عسل و آب ورق اترج یا آب خالص سوال ۲۰ سبب عطسه چیست
جواب فعل عطسه آنست که اخراج می نماید رطوبات دماغیه را و استیصال می کند و قطع می نماید
فضولاتش و سبب آن حرکت عنیفه قویه است که می رسد بدماغ سوال ۲۱ دلیل مشارکت دماغ با معده
چیست جواب هر گاه انسان می بوید بوی کریه را حادث می شود غثیان و نیز هر گاه می نوشد
آب شدید البرودة را خصوص می شود به دماغ و دماغ اکثر متاذی می گردد بنسبت اذیت معده
از دماغ و اشتراک معده بواسطه اعصاب است از جهت دماغیه سوال ۲۲ آروغ چرا می آید
جواب آروغ حالتی است که حادث می شود نزدیک دفع شدن فضلات ریحی منقلبه معده از راه
دهن بسبب حرکت قوه دافعه معدی سوال ۲۳ سبب بکا چیست که در سرسام سوداوی عارض می شود
حالانکه مادهٔ سودا غلیظ است و کیفیت فعلیه آن هم یابس است و اشک یافته نمی شود مگر از رطوبت
جواب ازین جهت که سودا خون را غلیظ می کند و سرد و سیاه می نماید آنرا پس روح حلاوت
نمی کند انبساط را و مستعد می شود و صاحبش بسبب غم و الم و تفزع می نماید از ادنی سبب عامه و انسان

هرگاه حادث می شود حالتی برخلاف طبیعتش حرکت می کند روح بجانب باطن منفرد و از ماده موذی پس تمدد
وتشنج می گردد اعصاب جانب باطن و تنگ می شود فضای دماغ و چشم و سینه و افشرده می گردد منافذ
آنها پس حادث می شود شکل بکا و خارج می شود درین وقت بالضرورت آن چیز که در دماغ است از رطوبات
رقیقه با شکل اشک و آب بینی چنانچه می افشرند اسفنج منفوسه وازان آب بر می آید و سبب حصول این رطوبت
آنست که الم گرم کند قلب را بسبب توجه خون و روح بسوی قلب پس مرتفع می گردد از قلب و نواحی
قلب درین وقت ابخره حاره بسوی دماغ و می گدازد رطوبات را که در آن است و رقیق می نماید و روان
می کند پس سرد می شود آن رطوبات بنفسه و غلیظ می گردد و در آن پس دفع نمی شود مگر بعسر و دشواری
بسوی چشم ها سوال [۲۴] سبب افراط سیلان اشک در سرسام دموی چیست جواب هرگاه چشم
ضعیف می شود بمشارکت دماغ قوی نمی گردد بر نضج غذا پس فضله می شود و چشم چونکه منفذ و راه امساک آن
فضله ندارد لاجرم جاری می شود از چشم بغیر اراده و با فراط و بسبب عدم تمسک چشم بباعث ضعف
هرچه از دماغ می برآید متواتر جاری می ماند سوال [۲۵] سبب ضحک چیست جواب چونکه حار دموی
اکثر مناسب طبیعت است بنسبت سائر اخلاط و کثیر الرطوبت است که برانبساط معین می شود پس
نزدیک افراط عارض می گردد برای صاحبش استعداد تام بسوی فرح چنانچه مسرور می شود
از ادنی سبب خصوص نزدیک اختلاط افعال دماغ و چونکه همیشه تخیل صور مستحسنه و اشیاء لذیذه
می ماند بحرکت می آید روح بسوی خارج و منبسط و ممتد می شود و عصب های سینه و زود گشاده
می گردد منافذ آنها پس حادث می شود شکل ضحک در رود دهن والله اعلم و صاحب کامل
می فرماید که سبب محدث ضحک و سرور آنست که خون محبوب طبیعت است پس حادث
می گردد سرور نزدیک زیادتی خون چنانچه حادث می شود برای کسانی که می دارند بسیار سرمایه
و مال و دولت سوال [۲۶] در سرسام دموی اگرچه افراط خون می شود مگر آن خون غیر طبیعی است و
قطع نظر ازین اختلاط عقل درین قسم لازم پس سرور و فرحت کجا و بدون مسرت و انبساط خنده نمی آید
پس چه باعث بوده که در سرسام دموی ضحک عارض می شود جواب اگرچه خون در سرسام
دموی غیر طبیعی است لاکن چونکه این خلط مناسب طبع بوده لاجرم صورت ضحک پیدا می کند
بوجه اسبابی که در ضحک عام تصریح شده است فانظر الیه سوال [۲۷] ماء الشعیر را بجمله اغذیه بارده

چرا جید و نیک شمرده اند جواب از قول بقراط متحقق می شود که در بار ا شمرده خاصیت است
اول آنکه طبیعتش بارد است دوم منضج اخلاط سوم مستفرغ اخلاط محرقه چهارم منقی معده است پنجم سهل النفوذ
بسوی جمیع بدن ششم لذیذ است تلخی و عفوصت ندارد هفتم معتدل الغذا است هشتم مسکن عطش است
نهم مهیج اخلاط فاسده نیست دهم آنکه نمی پرورد اخلاط را در معده سوال ۲۸ فرق در طلا و ضماد چیست
جواب فرق بینهما که شیخ الرئیس می فرماید ملخصش آنست که طلا وضع کرده شود هر شئی بر عضو و
استعمال کرده می آید در شئی رقیق باین طور که منتشر گردد بمساعدت دست وضماد آنست که استعمال
کرده شود در شئی غلیظ و نه انتشار یابد از مساعدت دست بلکه نوعی که بر عضوی نهند همچنان ماند سیلانش
متجاوز از آن عضو ننماید سوال ۲۹ سبب ناقص چیست جواب سببش اینکه طبیعت آماده می شود
برای دفع اخلاط بارده یا حاره لذاعه از اعضا پس می ریزد آن ماده مندفع بوجه تحرک اعضا بر
عضلات و اعضای حساسه لاجرم تنفض و ارتعاد می شود کم و بیش بحسب ماده سوال ۳۰ در کدام قسم
حمی ناقص عارض می گردد جواب در حمیات عفنیه که ماده آن خارج عروق متعفن گردد ناقص
عارض می شود سوال ۳۱ چه موجب است که سلول صحت نمی پذیرد جواب چند امور مانع برءت
مرض سل اند باید دانست که سل قرحه شش را می گویند که لازم می شود بآن حمی دق پس برای
التیام قرحه ضرور شد تنقیه مده چه اندمال قرحه بدون تنقیه ممکن نیست و تنقیه مده امکان ندارد مگر
از سرفه و سرفه حرکت عنیفه است که افزون می کند توسیع قرحه و منخرق می گرداند اجزا در آن صورت
لازم می شود جذب شدن مواد منصبه که از حرکت سرفه ریخته است بر ریه و آن موجب مده و ورم
است و نیز اگر دوا خشک دهند که مانع شود نفث را حدت حمی پیدا می کند و اگر دوا سرد
دهند برعایت حمی امثال کافور مغلظ و مانع نفث می شود و اگر دوا تر دهند مانع اندمال می گردد
و فخر الاطبا جالینوس چندین سبب مانع صحت سل می فرماید یکی آنکه شش عضوی است
دائم المتحرک بقبض و بسط و قرحه محتاج می شود برای اندمال بسوی سکون تا منضم و برابر شوند
لبهای جراحت دوم آنکه بعد مسافت است از مدخل دوا تا عضو ماؤف یعنی ریه چه بسبب
دوری مسافت فعل دوا متغیر و ضعیف می گردد پس موثر نمی شود در التحام قرحه تاثیر تام و تفصیل
دوری مسافت اینکه می رسد اول دوا در دهن پس از آن در مری بعد از آن [illegible] گذرد

واحد بعد واحد از اعصاب دقاق پس می رسد بسوی ماساریقا بعد از ان بسوی باب الکبد و فروع که در تقعیر کبد است بعد ازان
دارو در و پیر مانگی رد بسوی محل جوف بعد بسوی قلب و از انجا بر خاص ریه می رسد لامحاله بسبب طول مسافت باطل می شود قوت دوا
بالضرورة سوم انکه ادویه اگر از خارج مستعمل گردد اول خواهد رسید بسوی سطح جلد پس نفوذ خواهد کرد
در منافذ صدر و عظام پس از ان در غشاء مستبطنه خواهد رسید بعد از ان بر غشاء مجلل ریه وارد خواهد شد
از ان بعد خواهد رسید قوت او بر خاص ریه و علاوه دوا یا گرم است یا سرد یا خشک یا تر خالی از کیفیات
چهارگانه نیست پس بهر کیفیت که مستعمل شود ضرر می افتد یعنی اگر بارد دهند آن بلید است نفوذ نخواهد شود
تا این مسافت بعیده بجهت برودت و بلادت و اگر گرم دهند حمی ترقی خواهد شود و اگر خشک استعمال کرده آید
سده قرحه را ضرر دارد و اگر ادویه رطب استعمال کنند مانع التحام است چهارم انکه جای که ماده اکاله جمع
شده گردد آن نیز صحت نمی پذیرد مگر از اصلاح و اصلاح امکان ندارد مگر بعد عرصه بعیده و مدت مدید
که منخرق می گردد لامحاله درین مدت قرحه وسیع می شود تا صورت که التیام نمی پذیرد از کدام وجه وسیع
می شود قرحه انکه می خورد ماده اکاله جرم ششش را و علی هذا مرض سل که بعد هر هم عارض گردد
عسر البرء است پنجم انکه جرم ریه چونکه سخیف است سریع التاکل می گردد ششم انکه جرم [illegible]
رقیق شده بعید الاتحاد و بطیء الانعقاد می شود و آن موجب است بر عدم التحام هفتم انکه عروق ششش که
واسعه اند پس دشوار می شود بطیئت التحام آن بسبب تعظم انفصال هشتم انکه عروق ششش غضروفی اند
و غضروف سخت می شود که اندمال نمی پذیرد نهم انکه ششش متحرک بحرکت هوا است [illegible] قوتی می گردد [illegible]
بجهت هوا پس تحدید مانع التحام می شود سوال ۳۲ سبب اشتهاء [illegible]
هرگاه بر فم معده می ریزد و غذا می کند سر معده را [illegible] بجهت ذکاء الحس [illegible] تشبیها [illegible]
آنرا بگرسنگی موسوم ساختند سوال ۳۳ موجب احتیاج براز چیست جواب هرگاه مره صفرا برا
می ریزد و غسل می کند آنرا پس بسبب حرقت صفراتیه باجابت می شود سوال ۳۴ سبب جشاء حامض
چیست جواب جشاء حالتی است که حادث می گردد از ریح که خارج می شود از معده بسوی دهن
از هر سببی که باشد لیکن ترشی بسبب قصور عمل حرارت است که غالب نمی شود بر هضم طعام پس
لامحاله طعام حامض می گردد سوال ۳۵ موجب تثاوب یعنی فازه چیست جواب تثاوب حالتی است
[illegible] انسان بسوی کشادن [illegible] حالت از صعود ابخره غلیظ [illegible] حادث می گردد پس

جمع می شوند آن بخارات در عضلات فک و تلقیش و غلیظ می شوند بسبب برودت و تکاثف و قت علته
تحلیل الجرم متمدد می باشند عضلات و غالب می گردد طبیعت بر دفع آن بخارات ازین جهت خروج
نمی یابند مگر از راه فاژه می گویند سوال سبب تمطی یعنی خمیازه چیست جواب خمیازه نیز از
صعود ابخره می شود مگر فرق همین قدر است که در فاژه جمع می شوند بخارات خاص در عضلات فک
شده اند و در خمیازه در عضلات کدام عضوی از اعضا سوال سبب قی و تهوع و غثیان چیست
جواب قی حرکت برای دفع چیزی باشد که در معده است از راه دهن و تهوع صرف حرکتی
باشد بدون آنکه چیزی برآید از راه دهن و غثیان فقط تقاضا بود بدون حرکت و اسباب این هر سه
است اگر غذا موجب ضعف معده بود قی عارض می شود و اگر داخل جرم معده باشد چیزی از معده تولید
کند تهوع حادث گردد و اگر در سطح معده است غثیان لاحق شود و همین قدر بر سبیل اختصار گفته شد
سوال سبب فواق چیست جواب سبب فواق حرکتی باشد از جمیع اجزاء طبقه داخلی معده برای
دفع موذی سوال فاژه را از امراض معده چرا شمرده اند حالانکه عضلات فک هم از اعضای
راس اند جواب سبب این مرض از نفس معده است که از آن بخارات متصاعد می شوند ازین
بجهة امراض معده شمرده اند سوال سبب ریق چیست جواب سببش یا رطوبات است که
در معده بکثرت جمع آیند و از آن صعود نماید بسوی دهن یا سببش رضاب است که پیدا می شود
از لحم غددی آنکه نزدیک موخر اسنان است و جذب نمی کند معده بسبب استغنا بودنش بسیار
می شود و اجتماع آن در دهن سوال سبب خشونت زبان چیست جواب حرارت هرگاه عارض
بدن می شود بجهت سخافت جوهر و تخلخل بنیه زبان سطحش خشک تراشیده می شود و منجذب میگردد رطوبتش پس متحلل می شود
اجزای آن بعضی بلند بعضی پست بسبب درشت خلا سوال سبب قراقر چیست جواب سببش یا اغذیه نافخه است
مثل لوبیا و نخود و غیره که در چنین اشیا رطوبت بکثرت می شود لیس قوی نمی شود حرارت بر تحلیل او
و پیدا می گردد از آن ابخره غلیظه که مستحیل به ریاح می شود یا سببش کثرت مقدار غذا است بسبب
عاجز شود حرارت از هضم او و متولد گردد ریاح یا سبب آن رداءة کیفیت غذا است که حاصل شود
قوت هاضمه از هضم آن مثل گوشت جاموش و یا سببش ضعف و برودت امعاست که کامل
نمی شود هضم اگرچه غذا صالح بود در کمیت و کیفیت سوال فرق در حمی لثه و حمی دق چیست

جواب حمی لثقه قوی نمی گردد بعد تناول غذا و حمی دق قوی می شود حرارت او بعد تناول غذا و نیز در حمی لثقه نبض ممتلی و منتفخ می گردد و نبض صغیر و لین بود و در حمی دق صلب و متمدد می شود و نیز فتره حمی لثقه در شبانه روز شش ساعت بود و در لثقه عرق نمی آید تا وقتیکه بالکلیه مفارقت نکند و نیز در حمی دق محسوس نمی شود حرارت او در یک ساعت بلکه مدرک می گردد حرارت او در نبض بعد گذاشتن دست تا مدت طویله برای اینکه تحلل می شود عضو و وسیع می گردد مسام و کثیر می شود اجتماع الابخره حاره زیر انگشتان دست آن وقت مدرک می گردد حرارتش پس چون لثقه مشابهت تام دارد به حمی دق معهذا طبیب را لازم که بغور و تامل در علامات فارقه وارسیده رجوع بمعالجه نماید چه اکثر مدقوقین هلاک شده اند بسبب اشتباه لثقه از استعمال مسهلات حاره و ادویه حاده چنانچه ملا نفیس می فرماید قد رایت کثیرا من المدقوقین عالجهم الجهال لهذا الاشتباه بعلاج اللثقة من استعمال المسخنات القویة والمسهلات الحادة وغیرها فقتلوهم ظلما سوال فرق در آتشک و نار فارسی و آبله فرنگ چیست جواب صاحب اقسرائی فرق نمی کند در آتشک و نار فارسی چه آن هر دو مرادف المعنی اند مگر بعض اطبا فرق کرده اند آنچه با سوزش و الم شدید و قلت رطوبت باشد چنانکه گوئی بر عضو اخگر نهاده اند جمره می نامند در عربی که بفارسی آتشک گویند و آنرا که هنگام ظهور بثره خطوط طاوسی مثل زبانه آتش بر بدن ظاهر شود و آبناک بود با سوزش و لهیب نار فارسی نامند و تسمیه بدین اسم یا بسبب کثرت وقوع وی در بلاد فارس یا بنابر اینکه اول کسیکه علاجش اخذ کرده از فارس بوده قرشی گفته که اهل فارس آتش پرست بوده اند که آتش کده ایشان دائم التوقد بود ظاهر است که آتش دائم التوقد قوی الحدة والاشتعال میشود و آن مرض را بباعث شدت لهیب و اشتعال به نار فارسی موسوم ساختند کما قال القرشی انما خصصت بالفارسیة لان اهل الفرس کانوا یعبدون النار و کانت لهم نار توقد دائما و تلک یکون قویة لا محالة لدوام اشتعالها و التهابها فشبه المرض لقوته و سمی بها لان مادتها صفراء محترقة مختلطة بالسوداء و حق همین است که هر دو را یعنی آتشک و نار فارسی را مترادف گفته شود با اندک تفاوت یعنی در نار فارسی ماده صفرا زیاده است و در آبله مائیت هم و در جمره ماده سوداوی زیاده است و مائیت نیست و اگر هست قلیل و آن آبله بی رطوبت می باشد اکثر و علاج هر دو یکی است الا در نار فارسی رعایت صفرا ملحوظ باشد و در جمره

یعنی آتشک لیکن خلط سوداوی و تسمیه به باد فرنگ و آبله فرنگ از جهت آنکه ابتدای ظهورش از فرنگ
بوده و یا از نواح آن برای آنکه مدار اوشان بیشتر بر اغذیه غلیظه که مولد سوداویه است مانند گوشت
خوک و مرغابی و امثال اینها و شرب شراب و کم توجهی به تنظیف بدن بغسل وغیره و ارمنی د اینز
گویند جهت آنکه اولاً از بلاد ارمن ظاهر شده سوال ۴۵ فرق در حرارت معده و حرارت قلب
چیست جواب شخصی که از هوای سرد تسکین یابد قلب او حاره خواهد بود و هر کس که از آب سرد تسکین یابد
معده او گرم باید تصور نمود سوال ۴۶ صاحب اسباب علامات سبب حمی یوم گردانیده است بعض اورام
اعضاء ظاهره را مثل ورم خلف الاذن در اربیه و ابط مگر اورام اعضاء باطنه از اسبابش نشمرده
موجب آن چیست جواب ازین جهت که سخونت اورام ظاهره مذکوره می رسد فقط بسوی قلب و
سخونت اورام باطنه قاصر نمی شود بر تسخین روح بلکه متعدی می گردد تسخین آن بسوی اخلاط و اعضاء
و نیز حمیات که تابع اورام باطنیه است از حمیات عفنیه شمرده می آید و حمی یوم عاری از عفونت
است فقط فضول گرم میشوند باعث ورم اعضاء ظاهره مثل پس گوش و بغل و بن ران فافهم
سوال ۴۷ از قطع شدن رگهای پس گوش چرا بطلان نسل می گردد کما قال صاحب الاسباب
والعلامات و قطع العرق الذی خلف الاذنین فانه یبطل النسل جواب ماده توالد و تناسل منی است
و آن از دماغ نازل می شود پس از قطع شدن رگهای پس گوش نزول منی ممکن نخواهد شد چنانچه
تصریح این امر علی ما ذکره افلاطون فی کتاب الکی و نیز علی ما قال البقراط فی کتابه المنی بدینگونه است
که جمهور اطبا نزول ماده منی از دماغ می گویند و تفسیر می کنند که ماده منی که از دماغ می آید اول نازل
می شود بسوی هر دو رگهای پس گوش پس از آنجا می گذرد بجانب نخاع پس از آن بسوی عرقین
طالعین منشعبین از عروق اجوف بعد از آن می آید بسوی کلیتین زان بعد نازل می شود بسوی
عروق متصله انثیین و لهذا ان قطعهما یقطع النسل و نقل کرده است طبری صاحب معالجات
بقراطیه در رساله خود که در بیان فصد است از بقراط اینکه میفرماید بقراط در کتاب اهویه و بلدان
که هرگاه قوم صقالبه اراده کردند که مهیا کنند اولاد خودها را برین مرتبه که لائق شوند برای اجابت دعا
بسوی حق تعالی یا بغرض احتراز شر مردم پس قطع کردند رگهای پس گوش اوشان پس قطع شدند
رگها لیکن بسبب قطع این مقطوع گشتند بصورت عورات و گذاشتند اوشان را بعد ان ها است

پس فرمود گفتند بدان از جناب باری عز اسمه و وعده کرد دعای ایشان مستجاب می‌شود و
به تحقیق که الله تعالی برگزیده کرد ایشان را و پاک و طاهر نمود از جمیع خبائث و گفت علی بن زین الطبری
در فردوس الحکمت اینکه جالینوس انکار کرده است از امر توأمین و خلاف بقراط گرفته است چنانچه
طلافیلیس می‌فرماید که اعتراض جالینوس بر بقراط بعد انتقال بقراط بسوی دار البقا وارد شده است
و درین صورت قول بقراط غلبه دارد چرا که درین وقت خصم موجود نیست تا دفع نماید اعتراض او و نیز سوای
جالینوس کسی معترض برین معنی نگردیده و شیخ الرئیس و قرشی و غیره تفسیر این مسئله هر چه کرده اند بیراه
طول التکلم لذا نوشته نشد سوال سبب تولد شیر چیست جواب سبب شیر پیدا می‌شود از ابخره و دخانیکه جدا
می‌گردد از اخلاط بسبب تاثیر حرارت سوال فرق در مرض رجا و حمل چیست جواب سبب مرض رجا
بسیار ثقل بطن می‌شود بر خلاف بطن حامله و ترهل دست و پا نیز خصوصیت به رجا دارد و بسبب محتبس
شدن فضلات طمثیه در بدن و نامنصرف شدن آن برای غذای جنین پس دفع می‌کند طبیعت آن فضله
طمثیه را بسوی اطراف و تحقق می‌گردد حرارت بسبب کثرت فضول و ضعیف می‌شود در دفع آن و
تحلیل آن خاصه در اطراف بسبب عدم نفوذ حرارت و نیز از ضعف کبد و ضعف قوی طبیعیه هم
عارض می‌گردد و بسبب امتلاء آن از فضول و نیز رجا تجاوز می‌کند از آن وقت که جنین حرکت
خروج می‌کند پس اکثر این مرض ممتد می‌گردد تا چهار سال و پنج سال و اکثر ممتد می‌شود تا مدت العمر
و طلافیلیس می‌فرماید که شنیده ام عورتی را که پیدا شد جنین او بصورت سلحفاة حرکت می‌کرد چند ساعت
و دیگری را مسموع کرده ام بصورت مرغ که زنی زائیده بود برای او دو بازو بودند و نیز در اکثر
اوقات می‌زاید صاحب رجا بصورت انسان ناقص الخلقت پس سبب این مرض بسیار است
مگر سبب قطع طمث ذات الحبیه کثرت مواد است که می‌ریزد در رحم باشد قوت حرارت که تحلیل می‌یابد
لطیفش او و باقی می‌ماند کثیفش پس منعقد می‌گردد و قطع طمث بصورتی ناقص و گاه متعفن می‌شود
این مواد از حرارت غریبه و مستعد می‌گردد برای قبول نفس حیوانیه باقی اسباب این مرض ورم و
ریح و فضول طمثیه و غیره موجب است که تفصیلش موجب تطویل می‌شد سوال جمهور انام می‌گویند
که هرگاه زن خواهش جماع و چند از مرد است این قول صحیح است یا نه جواب حکیم شریف خان
دهلوی یادداشته طبیه و برا اینی حکیم انکار بدین امر فرموده اند منظور می‌شوند که سردی و تری مزاج زنان

کرا او اطبیه ثابت گشته بربالی است قوی بر کمی شهوت او و چرا باشد لان البرودة ممیتة القوی
والرطوبة مسترخی لها و نیز اگر زیادتی شهوتش صادق بودی حکم کتاب ربانی مثنی وثلث ورباع بچهار
ازواج نسبت یک کس چه طور رواج یافته بلکه برعکس آن بودی و آنکه عوام الناس بر حال
شهوتش آگاه نمی شوند سبب بدذاتی اوست که بباعث خبث باطنی از حال خود آگاه نمی کنند
سوال هجوم از چه در چند مدت تمام می شود جواب اوقات هضم غذا در اشخاص بحسب مزاج
مختلف می باشد الا حسب قرار داد اطبا چنان مستنبط می گردد که تقدم از شش ساعت و تاخر از دوازده
ساعت نمی باشد پس تا مدت مذکوره هجوم از چه تمام می شود سوال وصول ماده منویه از
اخراج بدن با انثیین تا چند مدت ظهور می پذیرد جواب طریق وصول ماده منویه بعد تناول غذا
معتدل بهفتاد و دو ساعت قابل استحاله منویت بوده از جمیع اعضا براه عروقی که قاسم غذا اند بکبد
می رسد و از کبد بواسطه اجوف نازل بکلیتین و از کلیتین ایضا بواسطه شعبه اجوفی که با انثیین آمده منسج
گشته اند با انثیین رسیده نضجی مرتبه ثانی یافته منی می گردد و از انجا با وعیه می رسد سوال اوعیه منی
بچند جماع خالی می گردد جواب اوعیه منی در سه چهار روز بایسته پنج جماع علی التواتر منی گردد و
در صورت ازدیاد و اصراف خون صالح بیرون می آید سوال محرک شهوت جماع چیست جواب
محرک شهوت جماع روح و ریح دوم است پس در او غذاهای بهی [illegible] خواهد بود که بکیفیات
مذکوره موصوف باشد سوال علامت خاص معضوض کلب الکلب چیست جواب نشان
گزیدن سگ دیوانه آنست که همه احوال او بگردد و از خوردن و نوشیدن پرهیز کند و از آب بترسد
گاه باشد که آب بیند و بلرزد و لرزه در پوست و روی پدید آید و اختلاط عقل و خشکی دهان ظاهر
گردد و تاریکی و تنهائی پسند کند و گاهی بانگ سگ نماید و از بول او حیوانی کوچک از سگ
پدید آید و بول او رقیق و گاهی سیاه بود و بر گزیدن مردم حریص گردد و هر کرا بگزد او نیز دیوانه شود و
طعام و شراب که از او بماند هر که بخورد دیوانه شود و هرگاه [illegible] خود را در آئینه بیند نشناسد
در آئینه صورت سگ بیند و هر کرا از جراحت او خون بسیار رود کار وی سلیم بود و بعضی بعد از
یکهفته از آب بترسد و بعضی پس از شش ماه و چهل روز سوال فرق در میان گزیدگی سگ دیوانه
و غیر دیوانه چیست جواب چیزی خوردنی مثل نان و غیره بر جراحت او نهند که بعد ساعت بعد از آن

پیش مرغ اندازند اگر مرغ از ان بازگردد و نخورد باید دانست که سگ دیوانه نگزیده و اگر بخورد
و بمیرد معلوم کنند که سگ دیوانه گزیده سوال بقول قانونچه سیال بودن خلط چگونه یافته می شود
چه سیلان بدون رطوبت و مائیت ممکن نیست پس خلط یابس ازین قید خارج می شود جواب
مراد از سیال آنست که سهل النفوذ باشد بسوی اعماق بدن پس خارج شد ازین قید شحم و دماغ
با وجود مرطوب بودن شان و نه خارج شد بلغم جصی و زجاجی و سودا و رمادیه با وجود خشک بودن آنها
ازین جهت که قوام هر یک مانع نفوذ نیست و نه مراد گرفته شده است ازین قید از رطب ازین باعث که
یافته نمی شود که هر شی سیال مرطوب بود چنانچه در رمل مشاهده باید نمود سوال می فرماید
صاحب قانونچه در بحث خلط یستحیل الیه الغذاء اولاً برین قول اعتراض وارد می شود چه
استحاله اول مراد از کیلوس است جواب استحاله درین جا مراد از خلع صورت است و در کیلوس
بهمان منظر چه خورده می شود باقی می ماند پس خارج شد ازین حد کیلوس و نیز دور افتاد ازین قید
استحاله ثانیه مثل رطوبت ثانیه و منی و روح سوال صاحب اسباب و علامات در مرض عاقونا
تخصیص نمود تفسیرش بر رجال کما قال وهی اختلاج الذکر و تمدد یعرض فی اوعیة المنی لهم عالیها
و انعاظ شدید و واگذاشت نسوان را از قید این مرض مگر شارح می نویسد هذه علة نادرة فی الرجال
و فی النساء انذر و هی اختلاج الذکر فی الرجال و فم الرحم فی النساء مصنف اگر از خیال ندرت
نسوان را ازین مرض خارج نموده شارح چرا تصریح کرده و ذکر نسوان آورده جواب
اگرچه این مرض در رجال هم از قبیل ندرت عارض می گردد مگر در اقوام نساء نهایت نادر می باشد
ازین جهت شارح نیز این مرض را در نسوان اندر نوشته و وجه ندرت در نسوان حکیم
شریف خان دهلوی چنین فرموده که قلیل است که عارض می شود ورم حار در رحم ایشان بسبب
برودت اعضای ایشان انتهی و چونکه این مرض از ورم حاده می گردد که تحلیل مے پذیرد
از ان ورم ابخره حاره کثیره و مستحیل می گردد بسوی ریاح غلیظه بسبب غلظت و کثافت عضو
پس تحلیل نمی شود و بزودی پس موجب انعاظ می بود ازین جهت اختلاج ذکر عارض می گردد
و نادر است که باعث بود بر پریدن فم رحم سوال در باب ادخال هلیله در اجزاء نسخه
حقنه صاحب تحفة المومنین می فرماید قد منعوا ادخاله فی الحقن و استدلال کرده اند با نعلین اینکه

هلیله عمل می کند بعصر و شد می نماید مسام را و منع می سازد مواد غلیظه را از خروج پس علاج نفس
و سهر مسام سوداوی عند التجربه حقنه چرا هلیله داخل نمود جواب استعمال هلیله در حقنه مضر سمی
نیست ازین جهت که حقنه در مسام عمل نمی کند بلکه در احشیه تاثیری می نماید خصوصاً وقتیکه استعمال کرده شود
ماده هلیله منضجه کما قال الشریف خان و هذا احسن عندی و انا ادخلنا الاهلیلج مکررا فی الحقنة التی
61 استعملناها فی الاسهال الصفراوی الکراثی الذی کان معه سدة فی الامعاء و وجع شدید فازالته سوال
کثرت هر شئی باعث ضعف می شود و قلت معاضد اوست پس چگونه ترک و مسک جماع موجب ضعف باه
می گردد جواب سبب ضمر و تقلص می گردد عضو از مسک جماع ازین جهت که جمیع اعضا قوی و شدید
می شوند از استعمال ریاضت مخصوصه آنها و ضعیف می شوند از ترک ریاضت که مخصوص آنهاست
کما قال البقراط العمل مغلظة و العطلة مذبلة یعنی عمل در هر عضو بفعلی که مخصوص آن عضو باشد مغلظ و مقوی
است و تعطیل عمل باعث است بر ذبول و جالینوس استعمال جماع در زمان بلوغ باعث قوت
بر شهوت جماع گفته زیرا که استعمال آن در ابتدا السبب کشادگی رگها که ایشان سبب زیادتی ریختن خون
در محل می گردد و نیز کلام افلاطون موید اینهمه اقوال است که فرموده است که سکون قوی موجب
ضعف قوی می گردد و ریاضت قوی مختصه آن عضو زیاده می کند صحت آن قوی را و باعث تقویت او
می گردد 62 سوال حلق شعر عانه چرا موجب هیجان شهوت مردان می شود جواب دانسته شده
است که محرک شهوت جماع سه ریح و منی و دم اند و چون حلق موی عانه در ثوران می آرد حرارت را
و جذب می کند دم و روح را بطرف آلات تناسل و یاد می دهاند طبیعت و نفس را برای جماع
ازین جهت از ستردن موی زهار هیجان شهوت مردان می گردد 63 سوال معنی طبیعت چیست
جواب بقول بقراط طبیعت مدبر بدن است بلا اراده و شعور و بقول افلاطون قوت ساریه الهیه
موکله بر مصالح بدن — و بقول فاضل قرشی قوتی است از شان او حفظ کمالات جسمیه است
تا اینکه خارج شود از قوت بسوی فعل و بحسب اقوال اطبا جمهور طبیعت مبدء اول است
برای حرکت و سکون بدنیه بالذات لیکن مآل همه اقوال واحد است 64 سوال موضوع طب چیست
جواب بدن انسان 65 سوال غایت طب چیست جواب حفظ صحت حاصله و استرداد
زایله 66 سوال تعریف طب چیست جواب طب در لغت حذق و مهارت است و در اصطلاح علمی است

علمی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استرداد ش در حال زوال **سوال** تعریف مرض چیست **جواب** مرض
هیئت بدنیه است غیر طبیعیه که واجب می شود ازان بالذات آفتی در افعال **سوال**
تعریف صحت چیست **جواب** صحت هیئتی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود با آن حیثیت که صادر شود ازان افعال سلیمه **سوال** روح چیست **جواب**
در عرف اطبا روح جسمی است لطیف که حادث می شود از ابخره اخلاط و تکون می یابد در تجویف
ایسر قلب پس بعضی ازان بکبد رسیده طبیعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی ماند حیوانی گفته شد بهر کیف از سه قسم بیرون نیست **سوال**
جالینوس و ابوسهیل مسیحی گفته اند که روح از هوای مستنشق پیدا می شود **جواب** این قول
باطل است و خلاف مذهب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا انچه که جالینوس و ابوسهیل مسیحی می گویند اگر چنان می بود هر آینه باقی می ماند
روح از هوای مستنشق خواه غذا داده می شد یا نه **سوال** سبب نوم چیست **جواب**
نوم حالتی است که عارض می گردد برای ذی حیات که ساکن می گردد نفس از استعمال حواس ظاهره
و حرکات ارادیه و لازم می شود آنرا رجوع روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات بسوی مبدأ
نه بالکلیه بلکه منعطف می گردد قدری ازان بسوی آلات نیز **سوال** سبب بیداری چیست
جواب بیداری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بر وقت انصباب روح
نفسانی بسوی آلات حس و حرکت ارادیه **سوال** وجه حصر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست ازانکه یا در تزاید است یا نه اول سن نمو است و ثانی تا اینکه در اثبات
[illegible] اول سن وقوف است و ثانی یا اینکه با نقص بین در ان محسوس شود یا نه اگر محسوس
[illegible] است و الا سن کهولت **سوال** وجه تسمیه سن وقوف چیست **جواب** ازینکه
که رطوبت غریزیه درین سن کافی می گردد برای حفظ حرارت غریزیه پس درین عمر حرارت باقی و واقف
می شود بر حال خود نه زیاده می گردد و نه کم **سوال** وجه بر آمدن شعر لحیه در رجال و انعدام آن در
نسوان و خصیان چیست **جواب** انبات شعر لحیه در رجال باعث قوت حرارت غریزیه و کثرت ابخره

دفاشیه می شود و در نسوان بسبب برد مزاج اصلی شان و در خصیان بسبب برودت عارضی بوجه انعدام قضیبین تولد شعر لحیه امکان ندارد **سوال** بچه وجه می فرمایند اساتذه این فن که ستردن موی سر در هر چهل روز لازم است باید کما قالوا یعنی ان لا یحلق الا فی کل اربعین یوماً مرة واحدة **جواب** ازین جهت از مرور جدید بر سر می گزند دماغ و مورث می شود ظلمت بصر را و سهو می آرد **سوال** چه تصریح کرده اند در کیفیت خلقت عین **جواب** بعض اطبا می فرمایند یعنی ان یکون مقدار عین الشخص ثمن شبر من اشباره یعنی سزاوار است که چشم انسان بقدر حصه هشتمی شبر باشد از اشبار صاحبش پس چشمهای هر کس که اطول و اوسع از مقدار معینه مذکوره بود استدلال کرده می آید بر اینکه آن شخص کسلان و بلید خواهد بود و چشم هر کس که کوچک از مقدار مسطور بود و باندرون غایر آن کس خبیث و مکار و بدباطن خواهد بود و هر کس که چشمش ظاهر بود جاهل و وقیح باشد و چشم هر آدمی که سواد عینش بشدت سیاه بود خلیق و سلیم و نیک خواهد بود و دوست خواهد داشت خیر و صلاح را و شخصیکه چشمش بشدت سرخ باشد متصف به غضب بود و هر عین که مائل بزردی باشد استدلال کرده می آید بر اینکه صاحبش سفاک و بدشریر و قتال خواهد بود و هر که چشمش بطی الحرکت بود صاحب آن ذو مکر خواهد شد و نیز سرعت نظر با سرعت ملتفتین دلیل بر مکر و فریب است و چشم هر کس که سبز مائل بزردی مثل فیروزه بود و در دوران نقطه های سرخ مثل خون نمایان باشد استدلال کرده می شود بر اینکه صاحبش شریرترین مردم خواهد بود و خصوصاً هر که قامتش طویل و دندانش کج بود و بهترین چشمها چشم شهلا است یعنی ازرق شهلت شدید الزرقی بود و نه ظاهر شود بران زردی یا سرخی استدلال کرده می آید بر شدت فطانت و لطافت طبع و ذکای شریف الفطرة نتیجه **سوال** کیفیت خلقت اذن چیست **جواب** گوش انسان لائق است که ثلث شبر بود از اشبار صاحبش پس گوش هر کس که ازین مقدار اطول بود آن کس طویل العمر خواهد بود و هر که گوشش او از مقدار معینه مذکوره کوچک باشد پس آن شخص جبان خواهد شد و قاصر در امور و قانع بر قلیل از معیشت دنیا خواهد بود **سوال** موجب استماع اصوات چیست **جواب** هوا که حامل اصوات است هرگاه برسد بمنتهای صماخ که مسمی است بتجویف عصب مفروش و تا انتهای صماخ و حوالی آن لفافه سبب در حرکت می آرد هوای راکه قائم است در تجویف مذکور و تموج می نماید پس متصل می گردد و عصب حاصل می شود سماعت **سوال** فرق در علامت صفراوی و تشنگی بلغمی چیست **جواب** [illegible]

گرد از آب سرد ساکن نشود و اگر عطش مصاحب ربت نبوده شود و جرعه جرعه آب نوشیده آید سکون پذیر
آید و به دستور اگر بادیان با آب سرد ساییده بنوشانند بخلاف عطش صفراوی که بجز تبرید نفع نمی‌یابد
سوال ۸۱ وجه تسمیه معاء اثناعشری چیست جواب وجه اینکه طولش دوازده انگشت است
از دست صاحبش سوال ۸۲ وجه تسمیه معاء اعور چیست جواب هرچه از فضله غذا بر روده مذکوره وارد
می‌شود واقف و ساکن نمی‌گردد بل زود از آن خارج شود لهذا باعور موسوم شد سوال ۸۳ در
قانون مرقوم است که نبض نشاری سریع و متواتر مختلف الاجزا است در عظم و انبساط و در لین و
صلابت مگر مولف قانونچه علی الاطلاق اجزا اصلب گفته پس تطبیق چگونه بود جواب لا ریب که جزو
ازرق درین نبض سر از صلابت نیست غایت آنکه در علا اختلاف است که بعض اجزا صلب می‌شود و بعضی
اصلب و مراد از لین که شیخ الرئیس و توابعین او می‌فرمایند در نبض نشاری حقیقی متصور نیست بلکه
مراد از آن لین نسبتی بود سوال ۸۴ وجه تسمیه بول به قاروره و تفسره و دلیل چیست جواب
قاروره شیشه را گویند که در وی بول انداخته بر طبیب عرض کنند و تفسره بوجه اینکه آن تفسیر
احوال مریض می‌نماید و دلیل ازین جهت نامیدندش که آن ظاهر و روشن می‌نماید برای طبیب
از کیفیت مریض و اطلاق این الفاظ بر بول از قبیل تسمیه حال باسم محل است سوال ۸۵ بعد غذا
سکون باید یا حرکت جواب بعد غذا سکون لازم است کما قال الشیخ و اما الغذاء فیجب ان یلیه
السکون وجهش اینکه بهضم طعام بواسطه اجتماع حرارة می‌شود در بدن و آن از سکون حاصل
می‌گردد و حرکت مانع اجتماع حرارت است سوال ۸۶ شرب آب مابین طعام باید یا بعد طعام
جواب شرب آب بر وقت عطش صادق جایز است در میان غذا باشد یا بعد غذا کما قال الشیخ
و اما الماء فوقته العطش سواء کان علی الطعام او بعده سوال ۸۷ آب غذا می‌دهد یا نه جواب آب غذا
نمی‌دهد بلکه بدرقه طعام است که رقیق می‌نماید آنرا تا که سهل شود نفوذ او در مجاری تنگ که در آن انتقال
طعام ممکن نیست با غذا و نیز اگر طعام در اکثر غالب می‌شود بران اجزاء ارضیه و بدین جهت احتیاج
می‌شود در اکل نیز اگر بسوی شرب آب بجهت غلبه یابست بر فواکه دوم اینکه متوجه می‌شود حرارت غریزی
نزدیک تناول اغذیه بسوی باطن پس اگر نرسد آب هر آینه محترق گردد غذا در معده چنانکه محترق می‌شود
هر چیز که در دیگ پخته شود بدون آب سوم آنکه آب تسکین می‌دهد سوزش و حدت حرارت را

ونگاه می دارد بجای خودش چهارم اینکه آب تر می سازد اعضا را پس انسان محتاج می شود هر آئینه بسوی آب برای حفظ صحت و بقای حیات بدلیل قوله تعالی کل شیء حی من الماء لیس با وجود این چنین احتیاج آب غذا نمی دهد تنها مگر در حالت ترکیب چنانچه صاحب موجز می فرماید الماء لا یغذو لکنه انما یستعمل لترقیق الغذاء و تلطیفه و بدرقته لتنفیذه فی المجاری الضیقة سوال ۸۸ وجه تسمیه دوی وطنین وفرق بینهما چیست جواب دوی در لغت آواز زنبور را می گویند وطنین آواز مگس و نیز آواز طشت است و در عرف اطبا صوتی است که می شنود انسان در باطن و نه از خارج و فرق در هر دو آنست که صوت دوی الین و اعظم می شود و آواز طنین تیز و باریک می نماید مگر اطبا بمعنی واحد استعمال می کنند سوال ۸۹ دندان درد می پذیرد یا نه جواب متقدمین موافق اند که دندان درد نمی پذیرد بوجه آنکه حس ندارد اما عصب متصل که در اصول دندان است درد می پذیرد کما قالوا ینبغی ان تعلم ان الاسنان فی نفسها لا یوجد لها وجع مگر جالینوس مخالفت دارد و می گوید بل لها حس و یختلج کما یختلج الشفة و یتخدر کالاعضاء اللحمانیة و اختیار کرده است این قول را ثابت ابن قره و قال هذا دلیل شافٍ لکن اساتذه بالاتفاق اند که دندان هرگز درد قبول نمی کند چنانکه ملا نفیس بالاجمال که می نویسد ترجمه اش اینکه دندان از جمله استخوان است و استخوان حس ندارد نه بینی وقتیکه می شکنند جزوی از اجزای وی درد نمی کند و دردی که عارض می شود بوجه عصب اصول دندان است یا بسبب ورم عمور الم می گردد پس آنرا خیال کرده می آید که خاص دندان الم پذیرست سوال ۹۰ دندان هرگاه ثابت شد که حس ندارد پس قبول فضول چگونه می کند چه می بینم که اکثر اسنان بسبب عدم پرداخت سبز و زرد و نیلگون بالوان مختلف متغیر و متلون می شود جواب خضرت و صفرت و سواد لون اسنان بسبب قبول کردن فضول وارده نمی گردد بلکه فاسد می شود غذای دندان بوجه رداءت مزاج آنها و بهمین جهت دقیق می شود و جرم آنها لیکن درین امر بحثی است طولانی هرچه اختلاف کرده اند اطبا و ایراد نموده است ملا نفیس در شرح اسباب و علامات اقوال و جوابات هر یک بشرح و بسط تمام و بحث سرسام اما این رساله گنجایش نداشت لاجرم بر خلاصه جواب اکتفا رفت سوال ۹۱ بصارت از کدام جزو منجمله اجزای عین تعلق دارد جواب ابصار متعلق است از رطوبت جلیدیه چه هرگاه آب حائل می شود ما بین جلیدیه و محسوسات باطل می گردد بصارت و وقتیکه

زایل کرده می شود و آب مذکور از قدح محو می کند بصارت پس بهمین جهت رطوبت جلیدیه اشرف
اجزای عین است که مخلوق شده است در وسط عین و باقی اجزای چشم مثل خوادم اند و مزاجش بارد یابس
است و غذا می یابد از رطوبت زجاجیه و تسمیه آن بجلیدیه بوجه صفائی و براقیت است و نیز بسبب جمود
چنانکه جلید منجمد می گردد و این رطوبت بعد طبقه عنکبوتیه است که در وسط واقع شده از طبقه مذکور و
رطوبت زجاجیه **سوال** ۹۲ سبب برآواز انسان و حیوان کدام عضو است **جواب** قصبهٔ ریه آلهٔ اصوات
است بهمین جهت از غضاریف کثیره مخلوق گشته است چه اگر از استخوان آفریده می شد آواز سخت و
کریه می برآورد و اگر از اعصاب لینه پیدا می شد صوت خیلی باریک و نرم صادر می گشت و غضروف
چونکه متوسط در صلابت و لینت است مهذا غضاریف کثیره واسطهٔ ترکیب قصبهٔ ریه گشته **سوال** ۹۳
امعا از اعصاب مضاعف چرا مخلوق شد **جواب** امعا ذو طبقتین مخلوق گشته برای استحکام تا اگر آفتی
بیک طبقه برسد طبقهٔ ثانی قائم مقامش گردد **سوال** ۹۴ اکثری از امعا معوج چرا مخلوق گشته **جواب**
معوج الوضع بودن اکثر امعا عاری از مفاد نیست چه در آن طول مکث ثقل طعام می شود تا اخذ
می کند جگر منجمله آن چیزی را که صلاحیت تغذیه می دارد و الا احتیاج می شد که می خورد انسان
غذا را چند مرتبه متواتر و محتاج می بود هر ساعت بسوی براز **سوال** ۹۵ موجب خلقت دو عدد
کلیتین چیست کلیهٔ واحد چرا مخلوق نشد **جواب** منفعت کلیتین اینست که آن هر دو جذب می کنند
مائیت را از جگر و جدا می سازند آنرا از خون پس چونکه فضول مائیت کثیر می شود لامحاله ضرور افتاد
که دو عدد مخلوق شوند و اگر یکی کلان آفریده می شد هر آینه مزاحمت و بدهیئتی رو می نمود **سوال** ۹۶
سبب تعظیم خصیتین چیست **جواب** جمهور اطبا بجز قرشی تصریح مادهٔ موجبه نکرده اند چنانچه
می گوید صاحب اسباب و علامات قد یعرض للخصیتین بان تعظما لا علی سبیل الورم بل علی
سبیل السمن پس پیدا نمی شود منی کما ینبغی بجهت آنکه پریشان می ماند حرارت غریزیه بسبب عظم مکان
و صاحب این علت عاجز می گردد از مشی نزدیک زیادتی بزرگی آنها و باز می ماند از اکثر حرکات
چنانچه حکایت می کند مسیحی که شخصی بود در شهر دمشق که بزرگ شده بودند هر دو خصیتین او حتی که
کیسه های هر دو انثیین بقدر یک سبوچه کلان شده بودند پس متعذر بود از حرکت کردن
و بخواب رفتن تا اینکه اختیار کرد موت و رسید بسوی بیمارستان نوری و طلب نمود معالجه

از جراحت اطبا نگاه[?] شد کردند از علاجش بخوف هلاکتش تا اینکه نوبت بدار العدالت رسید و سوال کردند
از نایب السلطنت اینکه حکم فرماید بنام اطبا جهت معالجه پس ناچار حسب الامر حاکم عدالت قطع
کردند طبیبان هر دو انثیین او را و باقی ماند بعد چند یوم پس جان بحق تسلیم نمود و نزدیک قطع کردن هر دو
انثیین او وزن کردند پس وزن هر دو خصیه بقدر هفتاد رطل سنجیده شد که قریب هشت آثار
بموجب موازنه هند می شود سوال نهم فرق در ذوسنطاریای کبدی و معوی چیست جواب
ترجمه ذوسنطاریا در لغت یونانی قروح امعا است مگر بعض اطبا اطلاق می کنند بر لازم او
و آن یا اسهال معوی است که با زحیر باشد و فرق کرده می شود بچند وجوه اول آنکه در کبدی
درد نمی شود مگر محسوس می کند علیل گاهی گاهی وجع قلیل بخلاف معوی که درد در او شدت
می شود بسبب عصبیة امعا دوم در کبدی خون با دوار می آید یعنی دو سه روز آمده محتبس
می شود و بخلاف معوی که مستفرغ می گردد خون جریان علی الاتصال بدون سکون سوم اینکه در کبدی
لاغر نمی شود و صحیح بجهت عدم قبول اعضا غذائی را که از جگر می رسد بخلاف معوی که در او
لاغر می گردد چنین مگر در حالت افراط و طول زمان چهارم اینکه در کبدی مستفرغ می شود خون
خالص یا غسالی بلا اختلاط خراطه اگر در حالت افراط ابتدا آمیزش خراطه خواهد شد چه در آن
حال خراشیده می شود سطح امعا بخلاف معوی که در ابتدای آن استفراغ مرار
می شود و پس خراطه می آید پس خون و اجسام غشائیه می رسد بعد قیح مختلطا می آید پنجم آنکه
کبدی شدید النتن می شود بسبب حرارت و رطوبت او بخلاف معوی بجهت برودت و
یبوست امعا نظر بر آن طبیب را لازم که بغور تشخیص نموده رجوع بمعالجه مناسبه
نماید و خطا نیفتد چنانچه ملا نفیس می فرماید فان کثیر من ذوسنطاریا کبد فیظن انه
معوية فيعالجه ويهمل امر الكبد فيهلك العليل و جالینوس می فرماید که من
می شناسم قوم کثیر را که مبتلا شده بودند درین مرض پس هلاک شدند بسبب جهالت
معرفت اطبا بتفرقه بین النوعین از ذوسنطاریا پس در اکثر اوقات [illegible]
از معالجه کبد که گاه می شود و دم کبدی مع خلط مراری پس خراشیده می گردد امعا و
خارج می شود و براز یا خضر الطبیب[?] توهم کردند اینکه این مرض رنج الامعا است

در تشخیص مرض واجب است که معرفت تفرق بینهما حاصل نمایند تا در مغالطه نیفتند انتهی
و ملا نفیس می فرماید که اکثر اطبا که درین مرض مغالطه می خورند و مستغنی هستند از معرفت
امراض و اسباب و علامات مخصوص از تفرقه بین الثلث بهات پس آنهمه تحت
دعاء جالینوس هستند حیث قال کثر الله بهم عدد المقابر یعنی خداوندا
بکثرت کناد عدد های مقابر این چنین اطبا سوال ۹۸ سبب حدوث لرزه بدون تپ چیست
جواب اینهم مرضی است که گاهی نافض عارض می گردد باد و اربعین نوبت حمی و سببش بلغم زجاجی است
که منتشر می شود در بدن بلا عفونت و متحرک می گردد با دوار و می ریزد بر عضلات پس ایذا می رساند آنرا بسبب
برودت الا تپ نمی رسد بسوی حمی بسبب خالی بودنش از عفونت سوال ۹۹ فرق در برص عسر البرء و برص سهل البرء
و بهق ابیض چیست جواب رنگ برص عسر البرء شفاف و املس و براق مثل صدف می شود بسبب کثرت
مائیت در عضو و سفیدی او خالص می گردد در لحم و جلد و عظم و شعر که روئیده می شوند آنهم سفید می نمایند
بجهت انعدام حرارت از استقرار بلغم در قعر عضو و جلد عضوش پست تر و ازل از سائر اعضا می شود
و مترهل می گردد و عضوش هرگاه غمز کرده آید از دست بسبب رخاوت و سخافت لحم او و نیز اگر سوزن
خلیده شود خون نخواهد داد جلد او بلکه رطوبت مائی سفید خواهد برآمد و ایضاً اگر دلک کرده شود سرخ
نخواهد شد زیرا که خون تحت جلد نیست که منجذب گردد بسوی ظاهر بشره از حرارت دلک پس برص
این قسم البته ممتنع البرء است زیرا که فضل بلغمی هرگاه جزو عضو گردیده ممکن نیست که مستفرغ شود از اسهال و
قی اما برص سهل البرء هرگاه بمالند جلد او سرخ گردد و با خشونت قلیل می شود و شعر شدید البیاض
روئیده نمی شوند و نیز وقتیکه اخذ کرده شود جلد عضوش از ابهام و سبابه و جدا کرده شود از لحم و خلیده شود
سوزن خارج می گردد خون لیکن بسبب ضعف علت و عدم استیلاء آن و علامت بهق ابیض اینست که سفیدی او
شدید البیاض نمی شود بلکه قریب بلون جلد می نماید و نیز خالص نمی شود در جلد و نه املس می گردد سطح او
بسبب قلت رطوبت لزجه و علی الاکثر مستدیر الشکل می شود و نیز رنگ شعر جلدش سیاه و یا اشقر
می نماید بحسب ضعف و اشتداد علت و ایضاً هرگاه سوزن خلیده شود خون خالص از جلد بیرون
می آید سوال ۱۰۰ حمیات مرکبه چند قسم مرکب است جواب تفصیل حمیات مرکبه لاتعد است مگر بقدر که
ملا نفیس در شرح اسباب آورده است پانصد و شصت قسم است بنابر افاده شائقین می نویسیم

اما ترکیبش یا ثنائی است و آن ده قسم است دمویان صفراویان بلغمیان سوداویان دمویه
مع صفراویه دمویه مع بلغمیه دمویه مع سوداویه صفراویه مع بلغمیه صفراویه مع سوداویه بلغمیه مع سوداویه
و هر واحد ازان یا داخل عروق است یا خارج عروق یا احدی ازان داخل عروق و دیگری خارج
عروق پس می رسد تعدادش از ضرب ده در چهار تا چهل قسم و ترکیبش یا ثلاثی است و آن بیست قسم
است دمویات ثلث صفراویات ثلث بلغمیات ثلث سوداویات ثلث دمویان مع صفراویه
دمویان مع بلغمیه دمویان مع سوداویه صفراویان مع دمویه صفراویان مع بلغمیه صفراویان مع سوداویه
بلغمیان مع دمویه بلغمیان مع صفراویه بلغمیان مع سوداویه سوداویان مع دمویه سوداویان مع صفراویه سوداویان
مع بلغمیه دمویه مع صفراویه و بلغمیه دمویه مع صفراویه و سوداویه دمویه مع بلغمیه و سوداویه صفراویه مع بلغمیه و سوداویه و هر واحد
ازان یا اینکه اجزای ثلثه آن داخل عروق است یا خارج عروق یا احدی داخلا و آخران
خارجان و یا بالعکس پس می رسد تا یکصد و بیست قسم و ترکیبش یا رباعی است و آن سی و پنج اند
ده ازان وحده دمویه اند یعنی اربع از دمویات ثلث من الدمویات مع صفراویه ثلث من الدمویات
مع بلغمیه ثلث من الدمویات مع سوداویه دمویان مع صفراویان دمویان مع بلغمیان
دمویان مع سوداویان دمویان مع صفراویه و بلغمیه دمویان مع صفراویه و سوداویه
دمویان مع سوداویه و بلغمیه و نه ازان صفراویه و هشت در بلغمیه و هفت در سوداویه
و واحد در ترکیب اربعه و هر یک ازان یا اینکه اجزاء اربع آن داخل عروق است یا خارج عروق
یا بالعکس یا اثنان داخلین و اخران خارجین پس برای هر یک از اقسام هفتده نوع باشد
پس هرگاه ضرب دهیم در خمس و ثلثین می رسد اعداد حمی مرکبه پنجصد و شصت قسم منجمله آن و صد و
قسم از تکرار شصت و هشت قسم از دمویه و شصت و یک از صفراویه و پنجاه و چهار از بلغمیه و
چهل و هفت از سوداویه و باقی می ماند سه صد و سی قسم و علی هذا القیاس خماسی و مافوق او لکن
اکثری از حمیات مرکبه که واقع می شوند یا از صفرا می شوند یا از بلغم چرا که خون را اکثر نگاه می دارد
طبیعت از عفونت حتی الوسع و سودا قلیل الوجود است بعید می ماند از عفونت اما بلغم و صفرا متعفن
می شوند بسهولت بسبب رطوبت و حرارت و اکثر جمع می مانند در جسم پس اکثر کسانی که در جسم شان
صفرا کثیر می شود و هرگاه ترک کرده اند ریاضات معتاده کثیر می گردد در بدن شان بلغم و مجتمع می شود

باصفرا باکثر کسانی که در جید آشنا زیادتی بلغم بود و تغلیه استعمال ریاضت کنند و تدابیر مسخنه تحلیل آنها
بسیار می شود در بدن ایشان صفرا با بلغم پس بهمین جهت مخصوص شد حمی مرکبه از بلغم و صفرا از سائر
مرکبات باسم خاص و آن شطر الغب است که مرکب است از حمی بلغمی و صفراوی و چونکه اکثر
مرکبات دوره حمی کنند شبیه بدوره مفرده ازین جهت سزاوار نیست که اعتماد نماید طبیب در تعریف
حمیات بادوار بلکه لازم است که استدلال کند بر اعراض لازمه مخصوصه پس گاهی می آید حمی از ترکیب
بنیبتین دائرتین هر روز و این دو حمی بلغمیه است پس هرگاه معالجه نماید طبیب در اشتباه حمی بلغمی
بتدابیر بلغمیه هرآئینه هلاک شود مریض لامحاله سوال [101] در امراض دمویه تلیین طبیعت بعد فصد چرا
واجب می شود حالانکه فصد استفراغ کلی است جواب برای اخراج اخلاط دیگر و ماده باقی
تنقیه از طبقات واجب می شود خصوص در صداع دموی بعد فصد فی الحال تلیین طبیعت لازم است
تا جذب نماید خون از اعالی بسوی اسافل بضرورت خلا عوض اخلاط مخرجه سوال [102] صاحب اسباب و
علامات در علامات صداع ریحی می فرماید و علامة التمدد والضربان در لفظ ضربان اعتراض
وارد می شود چراکه ضربان از ریاح عارض نمی گردد خاصة از ریاح غلیظه کما قال ابن سرافیون
فی الصداع ان کان مع الوجع تمدد بلا ثقل والاضربان فاعلته هی الریح و قال الرازی فیه
ان کان العلیل یحس تمدد الراس من غیر ان یکون معه ثقل او ضربان یبین ان العلة من الریح
جواب لازم می شود در صداع ریحی شدت ضربان اصداع بسبب ابخره غلیظه و تنقیه روح
از ان پس متحرک می شود شرائین اصداع و محسوس می گردد ضربان شدیده کما قال الرازی
فی الفاخر و یلزمه شدة ضربان الاصداع سوال [103] در سکر و خدر چه فرق است جواب در خدر
نقصان قوای حساسه می شود مع کسل و سکون بخلاف سکر که آن بطلان قوای حساسه است مع اضطراب و تقویت حرکات
سوال [104] فرق در جهره و سرسام دموی چیست جواب سرسام حار عقل زائل می شود و حمی مطبقه لازم می گردد و جهره
بدون حمی می شود و زوال عقل نمی گردد سوال [105] در دوار و صرع چه فرق است جواب سقوط در صرع اضطراری است
و در دوار اختیاری سوال [106] در سبات سهری و شرغس چه تفاوت است جواب لون بدن در سبات سهری احمر آن
متغیر می شود چنانچه در شرغس دیده می شود و در سبات سهری انفتاح عین لازم می گردد نه چاه
سوال [107] فرق در قرانیطس و سبات چیست جواب در سبات علت هذیان می شود

سوال ۱۰۸ فرق در اختناق الرحم و سبات چیست جواب در اختناق الرحم لون وجه تغیر
نمی پذیرد و بر کلام متکلم اطلاع نمی یابد با وصف که در اختناق است سوال ۱۰۹ براز خضر دلیل لطفای حرارت
غریزی مقرر کرده اند نه بول خضر را سببش چیست جواب صبغ در براز بسبب قوی حاصل
نمی شود بخلاف بول که بنا بر شفافیت با دنی صابغ متلون می گردد پس قیاس بول بر براز
درین امر لازم نباشد سوال ۱۱۰ فرق در جمود و سبات چیست جواب در سبات انغماض
چشم عارض می گردد و در جمود انفتاح عین لاکن این فرق اکثری است نه کلی و دیگر اینکه
استغراق نوم ثقیل در سبات بتدریج می شود و جمود دفعةً عارض می گردد و دیگر فرق اینکه
سبات تا مدت ممتدی ماند و جمود منقضی می گردد در مدت اقل و آنکه در سبات نبض لین
می شود و در جمود صلب سوال ۱۱۱ فرق در ایلیپیا که نوعی از صرع است و در سکته چیست
جواب خروج زبد در ایلیپیا لازم و جمیع عوارض درین مرض خفیف و در سکته باشتداد
سوال ۱۱۲ سبب استلذاذ جماع هیئتی که نسا بالای رجل بود چیست کما قال القرشی فی الموجز
واند دار اشکال الجماع ان تعلو المرأة الرجل و هو مستلق جواب بسبب دشوار رسیدن
خروج منی است لهذا اوقات باقی می ماند و چند بقیه منی پس متعفن می گردد بلکه اکثر اوقات
سیلان می کند رطوبت از فرج نسوی ذکر سوال ۱۱۳ موجب انقلاب مسهل قی چیست
جواب سبب انقلاب مسهل قی یا ضعف معده است یا بسبب بودن مستفرغ ذائقه
یا بوجه بیوست ثقل یا بجهت کراهیت دوا سوال ۱۱۴ سبب انقلاب قی بطریق اسهال چگونه است
جواب سببش یا شدهٔ جوع است یا بسبب بودن قی صاحب قرب یا غیر معتاد بقی
سوال ۱۱۵ تشنج یابس چرا بهیت نمی پذیرد جواب هرگاه تحلیل شد رطوبات اصلیه که مقرر است
در جوهر اعضا اعادهٔ آن ممکن نمی تواند شد و الا اگر چنین بودی طریق دفع شیخوخت ممکن شدی
بل بعیل موت مسدود گشتی و وجهش اینکه این رطوبات اصلیه عبارت است از رطوبتی که
نضج می یابد در اوعیه غذا و اگر پس در اوعیه منی پس در اوعیه رحم تا اینکه جزو بدن گردد از جنین
رطوباتی که متولد می شود از غذا در بدن بعد ولادت نه نضج می یابد مگر در اوعیه غذا پس حاصل
نمی یابد از بودن بدل ما تحلل از رطوبات اصلیه و نه اینکه قائم مقامش گردد چنانچه قائم

نمی گردد آب بجای روغن در چراغ سوال ۱۱۶ مزاج جانب سلیم مفلوج چرا گرمی می پذیرد

کما قال جالینوس وقد یحمی مزاج الجانب السلیم وایضاً قال الشیخ قد یعرض للشق السلیم
ان یکون مشتعلاً کانه فی نار والآخر المفلوج کانه فی ثلج جواب هرگاه مستولی می گردد حرارت
قلب و کبد بر دماغ گرم می شود مزاج سلیم مفلوج وایضاً ممتنع شود روح نفسانی از نفوذ
در شق مفلوج بسبب انسداد طریق خود مندفع می گردد بسوی جانب سلیم و وجه دوم اینکه
شق مفلوج هرگاه ضعیف شود از جذب دم جاری می گردد دم بسوی شق سلیم و تابع
می شود او را روح و وجه سوم آنکه هرگاه معالجه کرده شود از ادویه مسخنه تا مدت ممتد
در شق مفلوج پس بالضرورت مؤثر می گردد حدت او بسوی شق سلیم سوال ۱۱۷ ناصور عین چرا
عسر الاندمال است جواب بوجه اینکه این عضو رطب رقیق الجوهر است و سخیف پس رطب
می ماند قرحه دائماً و مترهل می باشد همیشه لهذا روئیده نمی گردد گوشت آن عضو و ان رطوبت
دائم متحرک می ماند وایضاً ممکن نمی تواند شد استعمال ادویه حاده کاویه بسبب خوف اذیت عین
و گمان زیادتی حجم ورم ازین جهت عسر الاندمال است سوال ۱۱۸ در علت ازدیاد رطوبت بیضیه
چرا دیده می شود از بعید اکثری از مرئیات اقرب جواب وجهش اینکه روح بسبب کثرت
رطوبت بیضیه غلیظ می شود و متکاثف و کم می گردد اشراق و شفافی او پس هرگاه متحرک شود بسوی
مکان بعید لطیف می گردد غلظ او و معتدل می شود قوامش پس دیده می شود اشیا باستقصا
سوال ۱۱۹ صاحب اسباب و علامات در علامات ورم حار کلیه چرا حدوث قشعریره قبل از انفجار
بیان فرموده حالانکه اقشعرار از انفجار ورم و مرور مده بر اعضای حساسه حادث می شود جواب
جهت آنکه اقشعرار از ابخره حاره متعفنه منفصله از ماده ورم حادث می گردد که مرور می کند بر اعضای
حساسه سوال ۱۲۰ وجه تسمیه مره صفرا چیست جواب بسبب بودن طعم مره صفرا مر یعنی تلخ
و نیز بجهت موصوفیش که مراره است سوال ۱۲۱ مراد انحصار تولد صفرای کراثیه در معده چیست
کما قال صاحب القانونچه و تولدها انما یکون فی المعدة جواب وجه حصر تولد صفرای کراثی در
معده باعتبار اکثریت است چرا که بعض این صفرا در کبد هم تولد می یابد کما قال الشیخ تولدها
اکثر ما یکون فی المعدة سوال ۱۲۲ باعتبار طعم چرا بلغم تفه شمرده می شود زیرا که معنی تفه بی مزه است

که هیچ طعم ندارد جواب بلغم تفه مراد از عدم طعم نیست بل مرادش اینکه طعم آن زائد از کیفیاتی نیست که حاصل می شود در تندوحات بلکه طعم آن مثل طعم آب است که بیشتر از نمی گردد

بآن عصب لسانی پس بهمین جهت ستوده شد و هو الذی لا طعم له و تغلب علیه الحجر المالح

سوال ۱۲۲ وجه انحصار بر قوای ثلثه چیست جواب فعل قوت یا با شعور است یا بدون شعور اگر با شعور است آنرا قوة نفسانیه گویند و اگر بی شعور است مخصوص بحیوان آنرا قوة حیوانیه نامند و اگر اختصاص بحیوان نیست آنرا قوة طبیعی خوانند سوال ۱۲۳ سبب عطسه چیست

جواب عطاس حادث می شود عند شوق طبیعت بر دفع ریح ناشئه غلیظه عن الرأس و باده این ریح رطوبت است پس هرگاه گرم شود دماغ و تحلیل یابد رطوبت مستحیل شود بسوی ریح معین می گردد بر دفع این ریح کما قال بقراط فی فصول العطاس یکون من الرأس

اذا سخن الدماغ و رطب الموضع الخالی فی الرأس فانحدر الهواء الذی فیه فسمع له

صوت لان نفوذه و خروجه یکون فی موضع ضیق سوال ۱۲۵ لحم که متولد می شود از خون چگونه انعقاد می پذیرد از حرارت چه حرارت مفرق است و برودت قابض و مکثف

جواب حرارت تحلیل می کند رطوبت خون را لیکن باقی می ماند اجزای ارضیه و حاصل می گردد استمساک سوال ۱۲۶ وجه تنقیه بدن از فضول بسبب حدوث شعر سائر جلد چیست

جواب ماده شعر ابخره دخانیه است که محتبس می ماند در مسامات تا وقتیکه منعقد می شود بجهت برد جلد و می گردد شعر و خارج می شود از مسام پس بدیاغ قوت دافعه و حصول ابخره دخانیه اخری که می رساند آنرا طبیعت پس طویل می گردد و شعر ناصیه در آن موضع که می رسد مدد بر ماده و لهذا بجهت خروج شعر تنقیه می یابد بدن از فضول سوال ۱۲۷ فرق در نبض سریع

و متواتر چیست جواب نبض متواتر ماخوذ است از زمان سکون و سریع ماخوذ است از زمان حرکت و فرق دوم اینکه متواتر مدرک می شود بتکرر نبضین و سریع مدرک می گردد بنبض واحد سوال ۱۲۸ رئیس الاطبا فخر الحکما بقراط در فصول خود می فرماید شرب الشراب

یشفی الجوع یعنی نوشیدن شراب فائده می کند گرسنگی را این قول بالعکس است چه شراب مضرت می رساند در حالت گرسنگی بجهت تسخین جواب مراد در اینجا جوع کلبی است

وآن اکثر از خلط حامض پیدا می شود یا از برد کثیف و شراب بسبب تلطیف و تسخین و
و عطریت خود شفا می بخشد این مرض را سوال ۱۲۹ فرق در میان رسوب بول مده که
می آید از آلات بول و در میان مده که می رسد از اعضا ما فوق او چیست جواب جریان مده
که می آید از آلات بول دائم بود تا مدت مدید و جریان مده که می رسد از اعضای ما فوق او
دائم نباشد بلکه تا یک دو روز باز آید از آن می ماند سوال ۱۳۰ رسوب رمادی بول که دلالت می کنند
بر بلغم یا مده فرق بینهما چیست جواب فرق اینست که رسوب رمادی بول که از بلغم بود نتن نبود
و نه کدورت و مائل شود بسوی بیاض بخلاف ثانی سوال ۱۳۱ از حدوث زحیر چرا اسقاط حمل می شود
جواب درین مرض طلب می کند صاحبش قیام متواتر و متصل می شود رحم بسبب مجاورت
معاء مستقیم و ایذا می یابد بسبب حرکت قوی معاء مذکور و متحرک می گردد رحم هم پس اسقاط می کند
سوال ۱۳۲ صاحب اسباب و علامات در بیان اسباب مرض بطلان ذوق می فرماید و سببه
حصول الفضول فی الاعصاب اللینة التی تجیء بالحس المنبسطة علی اللسان و سطح الفم درین کلام بحث
است زیرا که عصبی که می آید بسوی لسان عصب واحد است پس لفظ جمع چرا آورده جواب
چونکه جمیع اجزا باعتبار شعبها جزئی است از اعصاب بسبب بودنش عضو بسیط که مشارک است
در اسم و حد ازین جهت لفظ جمع آورده شد سوال ۱۳۳ فرق در خناق کلبی و ذبحه چیست جواب
در خناق کلبی راس مریض تقنع کردن نمی تواند و بر انفتاح عین قدرت نمی گردد اصلا و در ذبحه مقدرت
بر بلع طعام نمی گردد اگر کوشش هم بسوی ازدراد کرده آید تا هم اندرون حلق فرو نرود بلکه اکثر خروج
می کند بسوی منخرین و درین مرض کلام کردن هم دشوار بود سوال ۱۳۴ فرق ما بین شحم کلی
و شحم اعضای دیگر چیست جواب ذوبان شحم کلی بکثرت می شود بسبب زیادتی شحم او و خارج
می گردد مع قطعه بوجه قرب او از احلیل و یافته می شود و شحم متمیز از مائیت و شحم اعضاء آخر قلیل می شود
و خروج می کند شل یا مدهنی [illegible] باشد سوال ۱۳۵ در منی زن اختلاف است
بعضی بر آنند که منی زنان نمی باشد و رطوبتی که هست از آن فرج است پس قول معتبر چیست
جواب کسانی که انکار وجود منی زن می کنند دلیلی قائم نکرده اند و علاوه ازین قول بعض بمقابله
جمهور معتبر و مقبول نمی تواند شد چه همه متفق اند که مثل مردان زنان نیز منی دارند و حدیث نبوی هم بر وجود آن

انس بن مالک که در صحیح مسلم آورده مستند عن انس عن ام سلمة حدیث انها سالت نبی الله صلعم عن المرأة تری فی منامها ما یری الرجل فقال اذا رأیت ذلک فاغتسلی یعنی وجوب غسل جهت خروج منی است و همچنین منقول است از ثوبان که گفت یکی از دانشمندان یهود نزد حضرت خواجه عالم خلاصه وجود بنی آدم آمد و زبان سوال بگشود و گفت سبب چیست که فرزند گاهی نرینه می شود و گاهی ماده آن حضرت مجیب شدند ماء الرجل ابیض و ماء المرأة اصفر فاذا اجتمعا فعلب منی الرجل منی المرأة اذکر باذن الله تعالی و نیز اطبای اساتذه می فرمایند که منی مرد سفید است و غلیظ بمنزلة الفحم و منی زن زرد است و تنک بمنزلة شیر بالجمله بخوبی متحقق گشته که در نسوان هم منی حقیقی می شود نه رطوبت محض **سوال** ۱۳۶ سبب موت فجاة چیست **جواب** اسباب سوء به هرگاه وارد می گردد بر قلب اگر قاهره بود بدین نمط که باطل شود و بآن مدافعتش ازان خفقان حادث می گردد و اگر سوء ی قاهر بود قوت او حتی که باطل شود بمدافعت آن پس اگر باطل گردد بان حیات ازان موت فجاة یعنی ناگهانی عارض می شود و اگر باطل نشود حیات ازان غشی می آید **سوال** ۱۳۷ وقت نوبت غشی رش ماء بارد علی الوجه چرا نافع می شود و خصوصیت بالوجه چیست **جواب** اذیت می رساند آب سرد بسبب سردی خود پس آگاه می شود طبیعت بنحوی که ازان روح و دم و حرارت غریزیه بسوی خارج و بهوش می آید مریض و خصوصیت رش بالوجه برای اینکه حواس در وجه اکثر است چه آن اقرب است از دماغ پس می گردد احساس آن بالا و ابت اکثر از باقی اعضا **سوال** ۱۳۸ فرق در ذرب و هیضه چیست **جواب** در اسهال هیضه اکثر قی همراه می شود و نیز هیضه مرض حاد است و سریع الانقضا و ذرب مرض مزمن است و متطاول **سوال** ۱۳۹ فرق در اختلاف و خلفه چیست **جواب** در اختلاف اسهال ادواری می شود و در خلفه اسهال بالالوان **سوال** ۱۴۰ صاحب قانونچه در استسقاء لحمی چرا اجازت بفصد می دهد کما قال و انواعه ثلثة الطبلی و الزقی و اللحمی و علاجه فی اول الامر ما للنوعین الاولین فالقی فاما للنوع الثالث فالفصد و اما بعد الاستحکام فاسهال الطبیعة و حالانکه شیخ الرئیس ممانعت کلی می فرماید بحیث ان یجتنب صاحب کل الاستسقاء عن الفصد لکن **جواب** استسقاء لحمی اگر بسبب احتباس دم عارض بوده باشد البته احتیاج فصد خواهد بود و رنه حتی الامکان اجتناب باید

شمارند چنانچه صاحب بخاری فرماید ان کان السبب فی هذه العلة احتباس دم الطمث اوفی غیر

حرف لقصد دانتفرش من المتدار الکافی فی اخراجه فان العلیل ینتفع به وینتقش حسرارته

و نیز شیخ الرئیس هم بعد لفظ ان امکن می فرماید الا الذین لهم استسقاء من احتباس الدم

سوال [۱۴۱] مرض و تهم و فساد شهوت اشتهای ردیه مثل طین و خزف و جص و اسفیداج

و غیر ذلک چرا اینجا بالی عارض میگردد جواب این علت در ابتدای حمل اکثر عارض می شود تا ماه

سوم بسبب اجتماع فضول طمثیه در معده بسبب عاشر جنین و احتیاج نبودنش برای اینکه دم طمث

غذای جنین است بنا بر غذا جنین که محتبس می گردد یا بکلیه در اول خلقت سوال [۱۴۲] هر رطوبتی که

در بدن ایستد به هیئت غیر طبیعیه متعفن می شود پس رطوبت مجتمعه در استسقاء زقی چرا عفونت نمی گیرد

جواب تعفن رطوبت را شرط است که در یک موضع واقف بود و نباشد آنرا مجاری که در وی

اخراج یابد چون آب که در حوض بایستد و خروج نشود و آب دیگر در وی بیاید بدان سبب بد بو

کند و اشیای ردیه در ان متولد گردد و در اینجا چنین نیست بلکه رطوبتش حرکت می نماید و ازدیاد و نقصان

می پذیرد لهذا متغیر و متعفن نمی گردد سوال [۱۴۳] مراد از مدبرهٔ اولی و مدبرهٔ ثانی چیست جواب

منجمله قوای ثلثه قوت طبعی که در کبد است دو قسم دارد و مخدومه و خادمه اما خادمه پس منقسم

می شود بسوی چیزی که تصرف می کند در غذا برای بقای شخص آن غاذیه و نامیه است و آنرا مدبره

ثانی هم می گویند و منقسم می شود بسوی چیزی که تصرف می کند در غذا برای بقای نوع آن

مولده و مصوره است و آنرا مدبرهٔ اولی هم گویند سوال [۱۴۴] عمل مولده و مصوره بعد عمل غاذیه است

می بایست که غاذیه را مدبرهٔ اولی و مولده را مدبرهٔ ثانی گفتندی جواب ازانکه مولده نظر بسبب بدن

مولود تقدم دارد بر غاذیه آنرا با اولی و این را بثانیه موسوم ساختند جهت فرق بینهما پس تسمیه

مولده با اولی نظر بعمل اوست در بدن غیر و الا نظر ببدن صاحب خود مدبرهٔ ثانی است زیرا که

عملش بعد عمل غاذیه است در بدن بهر آنکه عمل غاذیه در خون است و عمل مولده در منی

و شک نیست که منی بعد خون متکون می گردد پس عامل در منی بالضروره باید که موخر از عامل در خون

باشد لاکن پوشیده نیست که این مولده که تصرف می کند در منی که مادهٔ مولود است از جمله قوای

مادر و پدر است نه از قوای این شخص که از مادهٔ مصوله موجود گشته زیرا که مولده که از جمله قوای

این شخص است بعد از تکون اعضای رئیس و دیگر قوی پس از حصول قوت طبعی موجود سبب گردد
کما لا یخفی پس تسمیه مولده باولی نظر بمبدء اوست در بدن غیر سوال ۱۴۵ دماغ را مبدء اعصاب
گفته اند با آنکه بعض عصبها از نخاع رسته است جواب بهر آنست که نخاع از دماغ ناشی
شده است پس هرچه از نخاع رسته گویا از دماغ رسته لان مبدء المبدء للشیء مبدء
لذلک الشیء سوال ۱۴۶ ثابت شده که عصبها بجز عصبه مجوفه چشم همه غیر مجوف اند پس روح نفسانی
چگونه دران نافذ می شود با عصاب و مواد طبعی چسبان دران تداخل نموده احداث فالج وغیره
می نماید جواب هرچند اعصاب جوف ندارد لیکن مسام ومسالک ضیقه دارد وجهت نفوذ که
جسمی است لطیف همین قدر منفذ کفایت می کند زیرا که روح نافذ نیز قلیل المقدار می باشد
الا روح نافذ که در عصبه مجوفه کثیر المقدار است لهذا مجوف مخلوق شده تا حجم کثیر دران تواند گنجید
زیرا که تا مکان وسیع نبود جسم کثیر دران نمی گنجد اگرچه لطیف باشد اما بلغم که از متانت تداخل
می نماید در اعصاب در غایت رقت وقلت می باشد سوال ۱۴۷ عضلات تمام بدن چه
تعداد دارد جواب پانصد و بیست ونه عضله جسم می شمرند سوال ۱۴۸ مرض مفرد سه قسم است
سوء مزاج مرض ترکیب و تفرق اتصال لکن فی الحقیقت مرض تفرق اتصال نوعی است
از مرض ترکیب پس تقسیم مرض مفرد بسه قسم چگونه صورت بندد جواب شک نیست که مرض مفرد
باعتبار ذاتش بر دو گونه است زیرا که یا منسوب بمزاج است یا منسوب بترکیب بهر آنکه تحقق
صحت نیز باستوای مزاج و استوای ترکیب است پس مرض هم بمقابل آن باشد لیکن باعتبار
تخصیص عروض یا بعضو مفرد یا مرکب یا بهر دو سه قسم می شود لامحاله سوء مزاج وسوء ترکیب
وسوء هر دو پس این مرکب است از ان دو واگرچه سومی نوعی است از دومی چنانچه گفته شد
اما از آنکه نظر بخصوصیات عروض سومی را بتفرق اتصال مسمی ساختند و دومی را مرض ترکیب
که اسم عام است مسمی گردانیدند واگرچه فی الحقیقت مرض ترکیب عام است وتفرق اتصال خاص زیرا که هیچ تفرق اتصال
بدون مرض ترکیب صورت نمی بندد اما مرض ترکیب را تفرق اتصال لازم نیست که شدت عضو را مثلا تفرق اتصال [illegible]
اما تفرق اتصال هرگونه که باشد سوء ترکیب لازم است سوال ۱۴۹ بعضی برآنند که تفرق اتصال
غیر مرض ترکیب است ودلیل آورده اند که سوزن را در بدن می خلانیم تفرق حاصل می شود

وفساد وی در شکل نه جواب فساد شکل در غلش بوزن عیب تفرق است پس همچنانکه تفرق
در وی غیر محسوس است فساد شکل نیز غیر محسوس سوال بعض تلامذه فقیر هم در باب فصد اختلاف
دارند چه بعض علی الاطلاق منع کرده اند و برای اثبات مدعای خود سه دلیل ذکر نموده اند یکی آنکه
دم ماده و اصل اعضا و ارواح است و موجب قوت و صحت پس این چنین چیز قابل اخراج
نباشد دوم آنکه اگر خون جائز الاخراج می بود هر آئینه مفرغی جهت دفع فضله آن مقرر می شد
چنانچه بهر صفرا مراره و بهر سودا طحال است چه تهیه هر امر ضرور لازمه طبیعی شده است باذن الله تعالی
سوم آنکه جواز تنقیه دم یا برای کثرت است یا برای رداءت او و در هر دو صورت فائده متصور نیست
بل ضرر متحقق اما در صورت کثرت ظاهر است که سخونت مزاج حاصل شود و خون بیشتر بتحلیل
بصفرا می گردد پس واجب تنقیه صفرا باشد نه خون و کذا در حالت رداءت تغیر دم یا به برودت است
یا به حرارت اگر به برودت است لامحاله تکاثف و قلت حجم در خون خواهد بود و باین حالت اجازت باخراج
روا نباشد و اگر تغیر به حرارت باشد شک نیست که لطیف آن بصفرا و کثیف آن بسودا استحاله
می کند پس تنقیه آنها واجب است نه تنقیه دم جواب دلیل اول آنکه خون اگرچه ماده اعضا
و ارواح و باعث قوت است لیکن بشرط اعتدال است و هرگاه از اعتدال تجاوز کرده اخراج
زوائد لازم است چه از کثرت مقدار و تمدد داعیه حرارت غریزی را منتفی و مقهور سازد چنانچه در
آتش اندک و هیمه بسیار مرئی است و رد دلیل دوم از آنکه لانسلم که مراره و طحال مفرغه باشند
صفرا و سودا را بلکه آنها خزانه اند مر آن دو خلط را که طبیعت باذن خالقها هر قدر که از آنها
برای مصالح بدن مطلوب است درینجا مهیا می دارد و بتدریج صرف می کند و اطلاق
لفظ مفرغه برین دو عضو که خزانه است بر سبیل مجاز در کلام اطبا واقع شده و الا مفرغه
که عبارت است از مجمع چیزی که مفید نباشد بدیهی است که درینجا صورت نمی بندد و بر تقدیر
تسلیم اگر مفرغ نابودن برای دم دلیل منع تنقیه وی است باید که بلغم نیز نزد شما
منهی الاستفراغ باشد که آنهم مفرغ ندارد و لیس فلیس و رد دلیل سوم از آنکه کثرت
و حرارت دم شک نیست که عند افراط موجب استحاله آن بصفرا می شود و حدوث
صفرا لامحاله مزید سوء مزاج حار است پس تجویز فصد عند تکثر مقدار و توفیر حرارت دم قبل از آنکه

صفرا شوند و باعث تولید صفرا گردند لازم بل واجب باشد و بر تقدیر استحاله نیز باید که مجوز
بود زیرا که خون زائد بتمامه دفعةً استحاله بصفرا نمی کند بلکه قدری از آن وقتاً فوقتاً مستحیل می گردد
پس اخراج خون زائد موجب قطع مادهٔ مدد صفرا باشد و معلوم است که بعد قطع سبب و
منع مدد تعدیل صفرای مستحصله آسان خواهد بود و ایضاً دریابند که کثرت مقدار دم را اگرچه
مفرط بود استحاله بصفرا لازم نبود اما ممکن است بسیار باشد که حرارت غریزی مقهور شود و
جوش آن را فرو نشاند نه آنکه مستحیل بصفرا گردد خاصه که در قلت در مقدار دم باستخراج
شده باشد که این معنی باعث اعانت فعل حرارت غریزی است و قرشی در تائید کلام جمهور
که مجوزین فصد اند برهان آورده که هرگاه دم در مقدار بیفزاید بوجهیکه زوال و تقلیل غذا
من غیر اضرار شدید ببدن مرجو نبود یا مستحیل شود بکیفیتی ردیه که اصلاح بادویه و دیگر
تدابیر معدله متوقع نباشد لامحاله امر غیر طبیعی حادث خواهد شد و دفع آن واجب و حصول
دفعش بدون اخراج ممتنع پس اخراج دم عند مس حاجت لابد باشد سوال ۱۵۱ مزاج
هوا با وجودی که گرم است سرد چرا محسوس می شود جواب بهر آنکه این هوا مرکب است
از اجزای بارده مائی و ارضی و وجه دیگر آنکه هوا اگرچه گرم است لیکن نسبت با بدان یا سرد
است چنانچه آب نیم گرم نسبت با آب گرم سرد می نماید و لهذا هوا چون می جنبد سرد
محسوس می گردد بواسطه تبدیل اجزای هوائیه ماسه بدن که عند المکث از حرارت بدن
متکیف بحرارت می شود بهوای جدید لاحق می گردد و عند التحرک وی سرد است نسبت
بهوای ماسه ابدان سوال ۱۵۲ بعضی گویند که مزاج خون سرد است زیرا که در نسوان بیشتر
می باشد از آن است که در هر ماه حیض می آرند و لاریب که مزاج آنها بارد است جواب
تولد خون در بدن زنان لانسلم که بیشتر باشد از بدن مردان لیکن چون تحلیل در بدن ایشان
کمتر می شود بواسطه برد مزاج که مکثف مسام است و ایضاً قلت حرکات ایشان در آن
معاون باشد و طبیعت باذن خالقها آنرا بحیض مندفع می سازد سوال ۱۵۳ خون را افضل ترین
اخلاط چرا گفته اند جواب خون بدن را حسن و جمال می دهد و محبوب طبیعت است زیرا که
مناسب حیات و مزاج روح است از آنست که چون مسهل می دهند تا مقدور طبیعت نفس

نمی گذارد و دیگر اخلاط را بیرون می آرد سوال ۱۵۳ در ملین و مسهل چه فرق است جواب ملین در
عرف اطبا چیزی را گویند که مواد را از معده و حوالی آن و از امعا مستفرغ نماید و مسهل آنست
که مواد را از عروق و اعضای بعیده مستخرج سازد چون شحم حنظل و سقمونیا و امثال آن هر چه
قوی العمل است و استعمال این اشیا بدون احتیاج و بی اصلاح روا نباشد سوال ۱۵۴ نوم در
مسهل چرا ممنوع است جواب بعد شروع در عمل مسهل ترک نوم اولی است زیرا که عمل دوا
بحرکت است و نوم را سکون لازم مگر قبل از شروع در عمل خواب کردن معین عمل است بشرطیکه
دوا قوی بود و الا مبطل چرا که طبیعت هضم می کند دوای ضعیف را عند النوم سوال ۱۵۵ در نوم روح
بداخل حرکت می کند و بدان سبب اخلاط تبعا هم رو بباطن می شوند پس باید که خواب بهر حال معین
اسهال بود و در یقظه بنابر انکه حرکت روح و اخلاط در آن بخارج می باشد باید که مانع جذب
مسهل شود و برین تقدیر لازم آید که نوم بر مسهل بهتر باشد تا انفراغ عمل او جواب
در یقظه حرکت روح دائمی است و بدان سبب تحرک و تسییل در اخلاط می افتد و اعانت
می دهد بر اسهال و از انکه حرکت روح بظاهر تدریجی و طبعی است بعمل مسهل مخالفت نیز ندارد
بخلاف نوم که در وی روح را حرکت بسوی باطن اندر اول نوم می شود و مرة واحدة
سکون دائمی است هم روح را و هم اخلاط را پس لابد یقظه معین اسهال بود نه نوم اما تجویز
نوم بعد شرب مسهل قوی قبل از شروع در عمل بنا بر توجه طبیعت بدان جانب است ثم لا حاجة
الیه بعده از اینجاست که بعد شرب مسهل تا زمان کثیر ساکن نشستن و حرکت ناکردن لازم
دانسته اند تا طبع متوجه شده تصرف در دوا کند چه مقرر شده که تا طبع بر دوا مشتمل نشود و عمل
دران نکند دوا در طبیعت عمل نه نماید سوال ۱۵۶ وجه امتناع حجامت قبل از دو سالگی و
بعد از شصت سالگی چیست جواب وجه منع اول ظاهر است که صبی رضیع را حاجت باخراج
دم کمتر است و عدم استقامت اعضا بر ان مانع تر دما و وجه منع ثانی آنست که بعد
شصت سال که سن شیخوخت شروع می شود برودت در مزاج استیلا می کند و غلظت در دم
پدید آید و رقت و قلت می پذیرد و معلوم است که حجامت بر خون آرد دیگر خون رقیق را پس وقوع
آن درین سن لا محاله مزید غلظت و تکثیر طبیعت و محدث شدید سست جلدی گردد و اخراج دم

مقصود صورت نه بندد بخلاف فصد که تا آخر عمر باین رخصت است بشرط قوت زیرا که تنقیه این عام است تا خون غلیظ و خون رقیق را لیکن قبل از دوازده سالگی و عند البعض پیش از چهارده سالگی فصد جایز نیست بهر آنکه مقصود از فصد اخراج دم کثیر است و درین سن خروج دم کثیر مانع نمو خواهد شد و ایضاً تنقیه فصد شامل است اعضای رئیسه را و نکایت لازمهٔ تنقیه و محافظت این اعضا درین سن واجب تر لهذا ابعد و تا مضی چهارده سال اقتصار بر حجامت و علق مستحسن داشته اند بل واجب تا حصول مدعا بی آفت باشد و بدانند که منع حجامت بعد شصت سال و منع فصد قبل از چهارده سال مقید بعدم ضرورت است و الا عند حاجت قوی که مباشرت آن لازم باشد توان بکار بست

سوال [158] در اول ماه و آخر ماه حجامت چرا ممنوع است **جواب** بهر آنکه درین ایام اخلاط ساکن می باشند و بباطن راجع ثابت شده که از دیاد و کثرت حرکت رطوبات عالم بتاثیر زیادتی نور قمر است پس جهت حجامت وسط ماه محمود است خاصةً در اول نصف ثانی که تا ریخ شانزدهم و هفدهم است چه متحقق گشته که رطوبات و اخلاط بدن نیز حسب از دیاد نور قمر می گردند با لضرور بظاهر تن می گرایند و در وسط حقیقی که چهاردهم و پانزدهم است بکمال غلبه می رسند پس متوجه بباطن می شوند و از انکه اخلاط صالحه بنا بر لطافت سهل الحرکت اند زود تر میل بباطن می نمایند و اخلاط فاسده بنا بر غلظت بدان سرعت حرکت نمی کنند پس ظاهر است که اگر وضع محاجم در شانزدهم و هفدهم اتفاق افتد خون فاسد صرف بیرون آید و هو المطلوب

سوال [159] اطبا بکشودن فصد شرائین چرا مبادرت نمی کنند **جواب** بچند وجوه از فصد شرائین اجازت نمی دهند یکی آنکه دران روح کثیر مستفرغ می شود بهر آنکه در شرائین ارواح بسیار باشد نسبت باورده دوم آنکه امراضی که دران حاجت بافصاد شرائین افتد کمتر اند سوم آنکه فصد شرائین محدث ضعف دل می شود بواسطهٔ شدت اتصال شرائین بدل خاصةً که زیادتی دران رود چهارم آنکه فصد مذکور محدث انوریسما است در اکثر بهر آنکه جرم شریان عسر الالتحام می باشد و بسیار باشد که جراحت جلد قبل از التحام آن فراهم آید پس خون از شریان برآمده زیر پوست جمع شود و انوریسما حادث شود دیگر در صورتی که شق ضیق بود چه اگر شق [illegible]

از رگ می برآید و جلد را ملتحم شدن نمی دهد سوال [۱۴۰] توجیه امتناع نوم بر فصد چیست جواب فصد لامحاله
اخلاط را بحرکت می آرد و حرکت اخلاط موجب انبعاث ابخره می شود پس هرگاه متصل بفصد خواب کنند
ظاهر است که بسبب نوم ابخره مذکوره از تحلیل باز خواهند ماند و در عضلات محتبس شده کلال در عصب
خواهند آورد و اولی فصل در فصد و نوم دو پاس است اگر شخصی معتاد بخواب باشد هر چند از وقت معتاد و
پیشتر فصد کرده شد بهتر است و عند الضرورت فصل یک پاس هم در حقش کافی است سوال [۱۴۱] در سوء مزاج گرم که
حمای دموی غیر عفنی است گرفتن خون آن قدر که باعتدال آید منع کرده اند پس در مطبقه که حمای دموی
عفنی است و بنا به عفونت تحلیل در آن بیشتر می شود و اقتصار در فصد افزون تر می باشد تقلیل اخراج
خون بعنی سلوم بطریق اولی ضروری بود جواب لا نسلم که در حمی عفنیه اقتصار فصد بیشتر باشد
زیرا که در وی طبیعت بنا بر اصلاح ماده عفونت مشتغل می بود و از تحلیل فضول موجبه بحرارت غذا
می شود و از اینجا است که در مطبقه مبالغه باخراج خون بحدی که اعتدال در مقدار آن پدید آید تجویز شده
خواسته اگر بول غلیظ مایل بحمرت بود و نبض عظیم و سحنه ممتلی باشد مگر آنکه تپ مذکور شدید الالتهاب
باشد که درین صورت اینجا هم تقلیل اولی تر باشد لما بیناه سوال [۱۴۲] شیخ الرئیس در امراض الاطفال
شیر خواره ورم نواحی دماغ را که سبب عطسه نوشته اعتراض وارد می شود چه اگر ورم حار دماغ موجب
عطاس شود هر آینه باید که در سرسام نیز عطسه لازم باشد و لیس کذلک جواب نزد محققان عطسه
حرکتی است دماغی که بدان دفع می کند طبیعت موذی را از وی براه انف قطع نظر از آنکه مندفع
شود یا نه لهذا گفته اند که عطسه مر دماغ را بمنزله سعال است مر شش را و شک نیست که ورم موذی
است پس حدوث عطسه از ورم چه مستبعد باشد پیدا است که عدم لزوم عطسه در سرسام را
قدح مقصود نمی نماید برای امکان اختصاص ببعض اما کن دماغ با آن نزد تورم خاصه در اطفال که
ترتیب پیدا اند و قوت در نشو دارند و بقوت رسیده که عطسه بی قوت نباشد از اینجا است که شیخ گفته
من قرب موته لا یستطیع ان یعطس بالجمله احوال اعضای اطفال بر حال اعضای دیگران قیاس
نتوان کرد سوال [۱۴۳] بچه دلیل حلویات مرغوب طبیعت می شود جواب دلیل آنکه اگر کسی طعامی
بخورد و عقب آن غذای شیرین خورد و لیدا اندک زمان قی نماید لامحاله این شیرین بعد از غذای سابق
خواهد برآمد و این نیست مگر بنا بر شوق طبیعت بسوی او کما تفصل فی خروج الدم عند افراط المسهل

سوال[۱۷۴] بر قاعدهٔ کلیه که الصحة یحفظ بالمثل اعتراض وارد می‌شود چه لا نسلم که بالمثل باشد بهر آنکه افراد انسانی در حالت صحت لا محاله مائل بکیفیتی می باشد بنا بر امتناع اعتدال حقیقی و بدیهی است که محرور مزاج را مثلاً اگر غذای مشاکل که گرم است داده شود لا محاله مزید آن کیفیت حار خواهد بود و احتراق پیدا خواهد نمود و کذا مبرور را اگر غذای سرد داده شود برودت خواهد افزود و جمود احداث خواهد کرد و از اینجاست که حفظ صحت محرورین بمثل زمانیه و اجاصیه مقرر کرده‌اند بالاتفاق و حفظ صحت مبرودین با غذیه حاره کما لا یخفی پس حفظ صحت بضد بوده نه بمثل جواب ابدان صحیح از دو درجه بیرون نیست یکی آنکه در حاق وسط اعتدال که لائق نوع وی است باشند و حال این مردم حالت صحت بهیچ وجه منسوب بذم نیست و اطلاق محروریت و مبرودیت بر آن نتواند کرد دوم آنکه از اعتدال مذکور انحراف قلیل یافته باشد لیکن ازین انحراف از حد صحت بر نیامده باشد و حال این مردم حالت صحت خالی از ذم نباشد و بمحروریت و مبرودیت متصف بودند چون محقق شد باید دانست که مراد از آنکه گفته شد الصحة یحفظ بالمثل صحت معتدلان است نه صحت منحرفان شک نیست که معتدل البدن اگر در حالت اعتدال غذای معتدل استعمال نماید از آن غذا اصلا محدث کیفیتی زائد نخواهد بود لان من شان الغذاء المعتدل ان لا یزید منه کیفیة زائدة علی ما فی البدن بخلاف منحرفان از حاق وسط که حفظ صحت آنان بتعدیل و استعمال مخالف بود تا بقا بران حالت حاصل باشد بی زیادتی در انحراف پس تدبیر این مردم مرکب بود تدبیر نوع یکی تدبیر حفظ صحت دوم تدبیر تقدم بالحفظ و هذا خارج عن تلک القاعدة زیرا که قول اطبا و تجربه حفظ صحت است و آن قاطعه فی مشاکلت نمی‌شود پس حق همان است که از صحت واقعه فی ذلک القول صحت معتدلان مراد باشد سوال[۱۷۵] براز اخضر را دلیل انطفای حرارت غریزی مقرر کرده‌اند نه بول اخضر را موجبش چیست جواب صبغ در براز بی سبب قوت حاصل نمی‌شود بخلاف بول که بنابر شفافیت بادنی صابغ متلون می‌گردد پس قیاس بول بر براز درین امر لازم نباشد سوال[۱۷۶] نوعیکه ریح سرد منفرد شده موجب انتفاخ می‌شود بخار چرا باعث نفخ نمی‌گردد جواب بخار هرگاه سرد می‌شود آب می‌گردد و از بخاریت می‌آید بخلاف ریح که اوله تبرد و منفرط بر ریحیت می ماند زیرا که ریح دخانی است که برودت بر آن

طاری شده عند اصابت برد شدید اگرچه از تصاعد باز می ماند لیکن بر نوعیت خود باقی است
سوال ۱۶۷ در بول رجال و نسوان چه فرق است جواب بول زنان اصحا البته غلیظ تر و سپید تر
و کم رونق تر از بول مردان صحیح باشد اما بول رجال بر خلافش بود و ایضاً چون بجنبانند مکدر
می شود و در اکثر کدورت او بفوق می گراید بخلاف بول زنان که مکدر نمی شود و اگر شود کدورت او
بغایت قلیل می بود و بر سر بول زنان در اکثر زبد بستة بر می باشد یعنی مجموعه زبد بسته بیرا الشکل
می نماید نه آنکه سر خر او چنین می بود سوال ۱۶۸ وسومت که از اعضای وسمیه در بول می آید بعضی
از ان منعقد می شود و مهو الرسوب و بعضی منعقد نمی گردد بلکه همچنان گداخته با بول می ماند و آنرا جز
می سازد وجه انعقاد بعض و عدم انعقاد بعض دیگر چیست جواب ذوبان دو نوع می باشد
یکی آنکه مفرط بود و رطوبت را فانی سازد و بدان سبب ارضیت غالب آید بر ماده مذابه و چون
چنین باشد بسرعت منجمد می گردد بنا بر کثافت که لازمه اوست سهولت انجماد دوم آنکه ذوبان سفیدی
قوی نباشد و رطوبتش فانی نگشته و وی تا برد قوی نباشد منعقد نمی گردد لهذا در قاروره گداخته
ممزوج با بول می باشد بلا تمیز و شراین کمتر است نسبت با سن لهذا گفته اند الرسوب الدسمی
اردا من الدسومة سوال ۱۶۹ حرکت انقباضی نبض محسوس می شود یا نه چه اطبا درین باب
اختلاف دارند بیشتر برآنند که احساس او غیر ممکن است بهر آنکه در حس لمس ملاقات خاص
بجسوس شرط است و شک نیست که شریان حالت حرکت انقباض مفارق می شود از انامل
و هرگاه نفس شریان محسوس نباشد حرکتش چگونه مدرک می تواند شد جواب نزد محققان
این قول ضعیف است زیرا که گفته اند بدیهی است که از هرب محسوس مفارقت او از حاس لازم
می آید چه می تواند که حاس نیز متبع او حرکت نماید پس با وجود هرب ملاقات بینهما حاصل باشد
و عام است که ملاقات بلا واسطه بود در حاس و محسوس یا بواسطه باشد چنانچه در انامل و عرق
است و بعضی برآنند که آخر حرکت انقباضی محسوس نمی شود زیرا که عند وصول شریان بمرکز
خویش بتحقیق مفارقت واقع می گردد و آنرا از انامل اما اول انقباض شک نیست که محسوس می گردد
در چهار جنس از نبض که یکی از ان قوی و دوم عظیم و سوم صلب و چهارم بطی است و استدلال
آورده اند اینها بر قول خود آنکه جلد انامل در اول انقباض ملاقی می باشد شریان را بهر آنکه شریان

چون متسرع انامل می کند حالت انبساط بالضرور احداث می نماید انخفاض در اجزای انامل
بسبب غمز پس هرگاه شریان میل بحرکت انقباضی می کند اجزای منخفضه اصابع نیز بالطبع عود
می نمایند بوضع طبعی خود بنا بر زوال غمز غامز پس همچنانکه شریان رجوع بمرکز می نماید اجزای
انامل نیز بمصاحبت او بسمت اصلیه راجع می گردند تا مسافت انغماز بنابر علیه حرکت انقباضی نیز
درین مسافت مدرک می گردد در اجناس اربعه چه اگر باشد نبض قوی ظاهر است که احداث غمز نیز
بیشتر خواهد کرد پس بدان سبب ملاقات شریان بجلد انامل نیز عند انقباض تا مسافت اطول
خواهد بود و کذلک اگر باشد نبض صلب زیرا که انغماز لین از صلب لامحاله افزون تر می شود نسبت
بید انکه غامز سهم لین باشد و اما بطی بنا بر آنکه زمان انقباض او طویل می باشد و ملاقات جلد انامل
بشریان نیز بطول می بود و امکان ذلک فی مسافة قصیرة و اما نبض عظیم بنا بر آنکه از شان وی
اشراف است انغماز در انامل بیشتر احداث می کند و گذشت که ملاقات جلد انامل بشریان در
حالت حرکت انقباضی تا آنوقت است که اثر غمز باقی است و منغمز با غامز ملاقی است چه هرگاه حرکت
بنهایت می رسد لامحاله مفارقت می افتد شریان از انامل چنانچه مکرر ذکر یافته و گروهی این قول را
که در ادراک این حرکت انقباضی است نیز تضعیف کرده اند و بیان نموده که قضیه که شما گفته اید
در بیرب محسوس مفارقت از حاس لازم نمی آید لیکن تحقق آن در حق نبض نمی تواند شد بهر آنکه حرکت
شریان لامحاله سریع تر از حرکت ارتفاع جلد انامل است پس در وقت انقباض که شریان بسرعت
حرکت کرده بمرکز رجوع می کند بنا بر لطوء حرکت اجزای منغمزه انامل را فصل عنهما بالضرور می افتد
و چون فصل در حاس و محسوس ثابت شد امکان ادراک نماند و تسوید این سخن مذهب است
چه بدیهی است که هرگاه ما انامل را بچیزی صلب غمز می کنیم و بسرعت برمی داریم می بینیم که اجزای منغمزه
انامل در مدتی بر وضع اصلی خود آیند که مقدار این مدت مضاعف تر بر زمان نبضه که عبارت
است از دو حرکت و دو سکون می تواند بود و چون چنین باشد تا آنوقت حرکت اجزای انامل بحرکت
انقباضی شریان چگونه می بندد پس ادراک او ممکن نباشد در انقباض اصلا و حق آنست که
این تضعیف خالی از ضعف نیست بهر آنکه گفته شود لانسلم که حرکت شریان اسرع تر از حرکت
ارتفاع جلد انامل باشد و استدلال که شما از غمز انامل بر شئ صلب آورده اید در اینجا راست

نمی آید زیرا که مبرهن است که غمز اصابع اگر سبک و غیر قوی باشد اصلا اثر غمز در ان نمی ماند اگر
هر چند شئ صلب بود و معلوم است که غمز انامل از شئ نسبت شریان اگر چه بقوت و صلابت
شریان باشد لیکن فی الحقیقت سبک است و اثر انغمازی از وی نمی آید پس غمز انامل را
که از قرع شریان حاصل است بر غمز دیگر اشیا قیاس نتوان کرد غایت آنکه شک نیست
که ادراک وی بهر یک میسر نیست تا که اصابع در غایت نرمی و حس بنهایت ذکا و تجربه
بکمال رسانیده نباشد حرکت انقباضی مدرک نمی گردد لهذا جالینوس گفته درین باب که من قصد
قصد می‌ادرک ادراکی و از دیگر محققان نیز محکی است که گفته اند بمدتی ما ازین اطلاع نداشته ایم
بعد مدت مدیدا این باب بر ما مفتوح شد بالجمله قائلان ادراک حرکت انقباضی اگر چه قلیل اند
لیکن چون ثقه اند اعتماد بر قول ایشان اکثر از قول کثیر است سوال [۱۰۸] اکل غذا به مسهل چرا
ممنوع است جواب اکل قطع می کند عمل اکثر ادویه بسبب مشغول شدن طبیعت بسوی
هضم غذا سوال [۱۰۹] جالینوس زعم می کند که در مرد و عورت قوت عاقده و منعقده است
برای قبول حمل لاکن عاقده در رجال اقوی است و منعقده در نسوان اقوی و حالانکه جمهور
اطبا اتفاق دارند که قوت عاقده در ذکور است و منعقده در اناث پس جالینوس خلاف جمهور
زعم باطل آورده جواب قول جالینوس اصلی ندارد و الا اگر چنین بودی امکان حدوث
حمل از منی احدهما لازم می آید و لیس کذلک سوال [۱۱۰] در غذای غلیظ و دوای غلیظ و دوای مغلظ
و در غذای لطیف و دوای لطیف و ملطف چه فرق است جواب غذای غلیظ آنست که خون
کثیف از وی متولد شود و دوای غلیظ آنکه حرارت ابدان قوت نیابد بران برین وجه که منقسم
سازد وی را باجزای صغار و مثالش لبن مداهر است و دوای مغلظ آنکه از شان وی است تغلیظ
قوام اخلاط بدن نظیر او افیون است و غذای لطیف آنکه خون تنک از وی تولد کند و دوای
لطیف آنکه از فعل حرارت ابدان متصغر الاجزا توانند شد مثال آن زعفران است و دوای ملطف
آنکه از شان وی ترقیق قوام ماده بود مثال وی زوفا است سوال [۱۱۱] بعض حیوانات که غذا
می خورند آب نمی نوشند پس افتقار شان بسوی حیات را است نمی آید جواب حرارت
در مزاج ایشان غالب می باشد حتی که اجزای ارضیه غذا ایشان را اذوب می سازد و جزو بدن می

واحتیاج بآب نمی افتد ولیکن مزاج انسانی که از سائر حیوانات قریب باعتدال واقع
شده حرارت او بدین حیثیت نیست لهذا مفتقر بآب است سوال ١٦٤ دوای مفرد حار را
با مفرد بارد اگر ترکیب نمائیم و هر دو در حرارت و برودت بیک درجه باشند بشرتی مخصوص
باید که آن مرکب معتدل باشد نه حار و بارد جواب از ترکیب ادویه متضاده حدوث آثار کیفیات
هر واحد ازینها منتفی نمی شود زیرا که هر دوا در ترکیب بر صورت نوعیه خود است و اثر هر یک همچنان
ثابت جزو حار احداث حرارت می کند البته و جزو بارد احداث برودت غائب آنکه کیفیت
یکی ملاقی کیفیت دیگری می کند پس اگر حدوث کیفیات اجزای متضاده بنا بر توافق ماده آنها
معاً باشد اصلا کیفیت زائد مدرک نمی شود و اگر بتقدم و تاخر شد مدرک می شود و باز مثلاً شخصی
می گردد عنقریب در مقام وازینجاست که در امراض مرکبه ادویه مرکب می دهند و طبیعت باذن
خالقها اثر دوای گرم را با ماده سرد می رساند و اثر دوائی سرد را بماده گرم و این تصرف اگر بطبیعت
مفوض نمی بود دوای مرکب در امراض مرکب بنا بر اعانت حار حرارت را و مدد بارد برودت را
ماده مرض می افزود سوال ١٦٥ در حد سم افساد بدن مضبوط شده و حال آنکه در بعض جا اصلاح
ازان بظهور می آید چنانچه ممکن است که شخصی را افیون داده بودند عقب آن وی را مار گزیده
از هلاکت افیون فوراً برهانید و همچنان قرشی نقل کرده که سرسام گرم داشتم درین اثنا کژدم
بگزید فوراً افاقت پدید آمد و کذالک مبروص را افعی داده بودند برص زائل شد پس حد سم
نقض یابد جواب افساد سم مر بدن را مشروط بشرائط است چون عدم اعتیاد و عدم [illegible]
و مانند آن پس خلو از تقدم استعمال و وجود مضادات نیز شرط باشد در افساد چه اگر چنین
امری مهلک که مضاد آن سم است ظهور یافته باشد و عقب اصابت سم شده می تواند که
سم مذکور بتضاد دفع اذیت را امر مهلک کند پس اصلاح بدن از سم بالعرض پدید
آمد نه بالذات و کلام در آثار ذاتی است و سم بالذات مفسد است نه مصلح سوال ١٦٦ هر چه
اثر می کند بماده بکیفیت نیز اثر می کند لا محاله زیرا که چون از غذا خون صالح متولد شده لاجرم
بالضرور تسخین بدن خواهد کرد پس حصر تاثیر غذا بماده ثابت نباشد جواب حکم بتاثیر کیفیت
مختص بدانست که چیزی بر صورت نوعیه خود باقی بود کون و فساد برآن طاری نشود و

مفد ملک تاثیر کند در بدن و این در غذای مطلق نباشد زیراکه صورت کیلوسی تا منخلعه
نشود و صورت خلطی که علت تسخین بدن است متکون نمی گردد پس تاثیر خارج عن البحث
و خون گرم تر که از غذای گرم پیدا می شود و خون سرد که از غذای بارد تولد می کند و احداث
کیفیت حار و باردی می نماید آنرا نیز بهمین قیاس نمایند که حدوث کیفیت بدین حیثیت نیست
سوال الشیخ الرئیس و اکثر قدما برآنند که معتدل ترین اقالیم خط استواست برین دلیل
که آفتاب دائم از خط استوا منحرف می گردد و در سالی دو بار بسمت الراس وی نیاید در نقطه
اعتدالین پس زود از انجا می گذرد و بدین سبب حرارت درینجا بشدت نیست و کذلک
سیر آفتاب که با انحراف آن واقع است در غایت بعد که وصول او بنقطه انقلابین است بنا
نیز بنا بعد کثیر ندارد پس اعدل باشد فقط برین دلیل اعتراض وارد می شود چه آمدن آفتاب
در سمت الراس بنا بر مقاربت مسافت اقوی ترین مسخنات است پس عدم تسخن آن موضع
چه معنی دارد جواب ثابت شده که برای ظهور اثر کیفیات ملازمت موثر شرط است
بنا بر این سبب اگرچه قوی باشد و لبث نکند اثر نمی دهد و عند اللبث اگرچه ضعیف بود موثر
می گردد چنانچه مشهور است که آهن را اگر در آتش ضعیف نهند و تا دیر بدارند گرمی وی از ان
زیاده می باشد که در آتش قوی لحظه بگذارند و ازینجاست که حرارت بعد زوال سخت تر از
قبل زوال می باشد و برودت در سحر زیاده از نصف اللیل می شود باوصفیکه وقت سحر
آفتاب قریب بطلوع است و در نصف لیل بنهایت بعید پس ثابت شد که مرور شمس
چون بر مدار اقلیم رابع و نحوه تا زمان طویل ست اگرچه بسبب مباعدت حرارت
قوی نیست اما تاثیر قوی می نماید لما قلنا حجت دیگر آنکه می بینیم سائر سکان خط استوا را
که احوال اکثر اینها باخاص تشابهت دارد و بنا بر تعدل حرارت نهار آنها با برودت لیل آنهاست
بهر آنکه شب و روز درینجا برابر است دائم بخلاف دیگر اقالیم که چون آفتاب در برج شمالی
می آید روز در انجا اطول می باشد شب اقصر و بدان سبب تشابه در حال سکان آنها
نیست و حجت دیگر آنکه فصول سال در خط استوا هشت می شود بنا بر تکرار فصول اربع
و بدین سبب در هر فصلی از فصول فصل بعیدی نمی افتد و این همه امور گواهی می دهد برآنکه

هوای بقعه مذکور مشابه است تصاعد معتدل در آن واقع می شود پس سکان آنجا گویا انتقال
می کنند دائم از حال متوسط بسوی حالتیکه مشابه بدان است بخلاف اقالیم آخر که سکان
آن بنابر تباعد شمس در فصلی و تقارب وی در فصلی دیگر گویا انتقال می کنند از ضد بسوی ضد
و شک نیست که اینهمه واجب می کنند نکایت در هوا و بدین سبب تاثیر اختلاف اهویه در
ابدان بیشتر می گردد زیرا که اختصاص بضد هر کسی که در ضد آخر است قوی تر می باشد فثبت
ان خط الاستواء اعدل البقاع سوال ۱۴۲ سوء مزاج مفرد مادی متصور نمی شود بهر آنکه هر
خلط را فی ذاته دو کیفیت است هر گاه خلطی زائد شود بر قدر معتدل هر دو کیفیت وی لامحاله
خواهند افزود پس مفرد مادی موجود نخواهد شد جواب در وجود سوء مزاج مفرد مادی افزون
مادّه شرط نیست تغیر کافی است پس ممکن است که بسبب اغذیه یا ادویه مرطبه رطوبت در خون
افزون شود بی آنکه کثرت در مقدار خون واجب کند پس حرارت او بر حال بود و رطوبت زائد
و بر همین دیگر کیفیات را قیاس کنند پس وجود مفرد مادی متحقق باشد دیگر هنگام آنکه افزون ماده را
افزون هر دو کیفیت لازم نیست چه ممکن است که خون چون بیفزاید حرارت و اشتداد می نماید
و رطوبتش بر قرار بود بسبب دوا یا غذا یا خلطی دیگر که معدل رطوبت بود پس سوء مزاج را
بحرارت منسوب کنند نه برطوبت سوال ۱۴۳ وجه بقای جنین در ماه هشتم چیست جواب
در ماه هفتم بسبب آنکه خلقت او تمام شده جهت طلب خروج بحرکت و اضطراب می آید
پس اگر صحیح المزاج و قوی الحال است باذن الله تعالی خرق مشیمه می نماید و بر می آید
و اگر بدان قوت نیست خرق نمی تواند لیکن ازین حرکت و اضطراب خسته می شود و
متالم می گردد پس اگر بغایت ضعیف و رنجور است در شکم بمیرد و اگر مهلت یافت و بماه
نهم رسید خستگی او زائل می شود و قوت می گیرد و بعافیت بوجود می آید و می ماند و اگر
بسببی از اسباب باز در هشتم حرکت کند و بر آید خستگی این حرکت علاوه خستگی سابق
می گردد و هوای خارجی نسبت او بسیار غریب می باشد پس بالضرور هلاک می شود
و سرعت و بطوء هلاکت حسب قرب و بعد خروج وی است از زمان حرکت که در هفتم
ماه بوجود آمده پس اگر در آخر ماه هشتم بر آید می تواند که باند برای زوال مانع حیات

که خستگی و الم بود و برین تقدیر آنچه عوام می گویند که اگر یک روز هم از ماه هشتم باقی باشد و بزاید نمی زید
مسموع نباشد سوال مشکل حس و حرکت اکثر اعضای تنوره بدن از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب
دماغی پس در صورتیکه فساد در دماغ افتد چون ری نبت اعصاب دماغی است باید که ضرری در
اعضای که تصرف اعصاب نخاعی در ان است ظاهر نشود و حال آنکه در صرع و سکته می بینیم که در
حس و حرکت همه اعضا فتور راه می یابد جواب اگرچه در اعضای تنوره بدن افاده حس و حرکت
از اعصاب نخاعی است لیکن اعصاب مذکوره بیش از واسطه نیست و سبب حقیقی ایشان که نخاع است
وی نیز سبب و منشاء قوی حاسه و محرکه نیست فیضان روح نفسانی بسوی نخاع که خلیفه دماغ است
و از انجا بسائر اعضا بواسطه اعصابش وارد نمی شود مگر از دماغ که محل روح و قوت نفسانی است
که حس و حرکت بدان روح و قوت تعلق دارد ظاهر است که هرگاه در سدد و اصل سده افتد
روح مذکور بسوی نخاع نافذ نمی شود و مطلق کما ینبغی بر حسب وقوع سده و بالضرور در حس و حرکت
سائر اعضا فتور می یابد سوال [۱۸۱] چه موجب است که دندانها در مشایخ بعد سقوط باز می روید حتی که
حکایت کرده اند شیخی بود که ششم بار دندان بر آورده بود جواب در نبات اسنان درین سن چند
قول است یکی آنکه ماده دندان اول است که باقی بود درین وقت نامی شده دوم می تواند که بعض
مشایخ را امزاجی عارض شود شبیه بمزاج صبی پس متولد شود دندان بعرض سوم آنکه آنچه در مشایخ
می روید دندان نیست فی الحقیقت بلکه جنس ثالیل است که سخت شده و قائم مقام دندان گشته
چهارم آنکه عصبی که متصل است بدندان بعد سقوط دندان مکشوف می شود و بتدریج درشت می گردد
و گوشت که در نواحی وی است زدوده می گردد از منفع پس عصب مذکور قائم مقام دندان می نماید
و فی الحقیقت دندان نیست سوال [۱۸۲] قوی که به سه نوع منقسم گشته دلیل مغایرت هر واحد
چیست جواب دلیل بر مغایرت قوت حیوانی مر قوت نفسانی را آنست که می بینی عضو مفلوج
را که حی است و مع ذلک حس و حرکت ندارد و حکم بر حیات عضو مذکور بنا بر آنست که اگر حی
نمی بود متعفن می شد و فساد در وی می افتاد چنانچه در ابدان موتی مشهود است و مغایرت این قوت
مر طبیعی را ظاهر است بدانکه گاه باشد که قوت طبیعی باطل شود و قوت حیوانی باقی بود خواه بطلان
در بعض قوت طبیعی شده باشد یا در کلش علی اختلاف المذهبین چنانچه بطلان نامیه در سن وقوف

و بطلان مولده در نسوان عند انقطاع حیض و بطلان غاذیه عند حصول سوء مزاج در عضو مؤید
این قول است سوال ۱۵۳ شیخ الرئیس می فرماید که هر عضو را در نفس خود قوتی است
غریزی که بدان قوت امر تغذیه آن عضو تمام می شود و چون چنین باشد چگونه جایز بود که قوت تغذیه
با فصل او منعدم شود و قوت حیوانی حالانکه باقی باشد جواب است غریزی بودن قوت طبیعی مر عضوها را
تا همان وقت است که مزاج آنها بر اعتدال است اما هرگاه مزاج متغیر بدی شود ممکن است
که قوت تغذیه دران نماند مع بقای حیات یا گوئیم که قوت طبیعی از سوء مزاج منعدم نمی شود بلکه اثر
او باطل می گردد بجهت عدم قبول عضو مر آنرا و وجه انتساب خوف و غضب و فرح بسوی
قوت حیوانی با وجود آنکه مبادی این امور قوت نفسانی است آنست که هنگام توقف می بینیم
روح را که حامل این قوت است عارض می شود انقباض بسوی داخل و هنگام غضب و فرح
عارض می شود آنرا حرکت بسوی خارج سوال ۱۵۴ حکمای جمهور بر آنند که ادراک روائح بدینها
طریق است که هوا متکیف بکیفیت ذی رائحه باله شم می رسد پس قوت شامه آنرا ادراک می کند
و بعض گویند که ادراک مذکور بر سبیل تبخر و انفصال اجزای ذی رائحه است نه تکیف هوا
یعنی اجزای صغار لطیف از ذی رائحه جدا می شود در هوائی که بدان محیط است منتشر می گردد
و چون بشامه ملاقی شود مدرک می گردد پس کدام قول معتبر است جواب قول جمهور قرین اقتضا
است چه اگر چنان بودی در طول زمان نقصان در حجم ذی رائحه رو نمودی زیرا که انفصال اجزا
سبب موجب نقصان آن می گردد در وزن و حجم و حالانکه قلیلی از مشک مشموم می شود و طول ها
از منه مع تغیر الاهویه بلا نقصان لاکن امام رازی می فرماید که حق آنست که هر دو وجه ممکن است
سوال ۱۵۵ از افلاطون و امثال آن منقول است که افلاک شم دارند و در آنها روائح است
و حالانکه نه در آنجا هوا است و نه تبخر و نه تحلیل پس معلوم شد که ذی رائحه عبارت از جسمی است که او را
خاصیتی دران نهاده باشد که در شامه فعل کند بشرط اتفاقی اسباب بالغه جواب بر تقدیر ثبوت
و تسلیم که تحقیق شم در افلاک بوجه مذکور ثبت شم در عنصریات بر طریق مذکور نمی تواند زیرا که تفویض
با آثار صور نوعیه که خاصیت باشد بر تقدیر [illegible] ست که ثبوت آثار بکیفیات ممکن نباشد و لیس کذلک
سوال ۱۵۶ بعض می گویند که حرارت صبیان زیاده بر حرارت شبان است و دلیل آورده اند

که نمود صبیان است صحیح صورت نمی بندد مگر از کثرت رطوبت غریزیه و رطوبت مذکوره ماده حرارت است
و ماده بذاته نمود نمی تواند کرد بلکه مفتقر است بسوی فاعل که حرارت است پس لازم می آید که حرارت
درین غالب باشد و ایضاً پوشیده نیست که افعال طبیعی صبیان از اشتها و هضم با وجود صغر اعضا زیاده
بر شبان است و این واضح است بر کثرت حرارت جواب رد دلیل اول از آنکه عدم نمو شبان
بواسطه غلبه یبوست است نه بواسطه قلت حرارت و شک نیست که امتناع فعل همچنان که از عدم فاعل متحقق
می گردد از عدم استعداد قابل نیز متحقق می گردد و ایضاً می تواند که انسان را کمالی باشد مقدر
بنمو پس هرگاه برسد مر آن کمال را چون طبیعت بمقصود طبیعی رسیده باشد دیگر تنمیه نکرده شد و حال آنکه حرارتش
همچنان ثابت بلکه زیاده باشد و رد دلیل دوم ازین امر که می تواند که کثرت اشتها و شدت هضم
در صبیان بواسطه کثرت حرکات ایشان باشد و بواسطه توجه تمام طبیعت اینها بر همین امور زیرا که درین وقت
انسان را اندیشه دیگر دامنگیر نمی باشد بجز اکل و مانند آن سوال ۱۸۷ بعضی می گویند که حرارت شبان
بیشتر از حرارت صبیان است بدو دلیل یکی آنکه شک نیست که حرکات شبان قوی تر از حرکات
صبیان است و قوت حرکات نمی تواند شد مگر از تقویت سبب که حرارت است لان الحرکة لا یوجد
الا بالحرارة دوم آنکه مشاهده است که شبان را رعاف بیشتر می افتد و این دلیل غلبه خون است و غلبه خون
قاطبةً نشان افزونی حرارت غریزی است جواب رد دلیل اول آنکه می گویند که ضعف حرکات صبیان
بواسطه غلبه رطوبت است در ایشان زیرا که استرخا مانع قوت حرکت است و رد دلیل دوم از آنکه
لا نسلم که خون شباب بیشتر از خون صبی باشد نظر بر احوال هر واحد یعنی خونی که در صبی است نسبت بحال او
کمتر از خون شبان نیست چه نسبت بحال شبان آنچه اوفق است نظر بحالش در صبا نیز آنچه بان مقدار
اوفق است نظر بحالش و کثرت رعاف لازم نیست که از کثرت خون باشد زیرا که می تواند که بواسطه یبوست
عروق بود بهر آنکه یابس اقبل بر انصداع است سوال ۱۸۸ جالینوس می فرماید که حرارت صبی
مساوی است حرارت شبان را کماً و مخالف آنست حدةً و لیناً و مراد از مساوات در کم درینجا
مساوات در قوت تاثیر است نه در مقدار زیرا که حرارت کیفیت است و در وی تقدیر بمقدار نیست
اما دلیل بر مساوات تقدیر طرفین است که زیادتی و نقصان است و وجه تقدیر نقصان حرارت شدن
نسبت بصبیان بدایت است زیرا که اگر همچنان می بود ضرورةً ذبول در شباب وی می نمود

دلیل دوم ذبول مرض ضعف حرارت را بنا بر آنست که حرارت غریزی حافظ رطوبات اصلی است و مانع فعل امور محلله و حرارت غریبه است هرگاه او ناقص شود ذبول طاری گردد و آنچه ایراد می کنند که اگر در شباب حرارت ناقص نشود باید که نمو نیز واقف نگردد جواب وجه تعذر زیادتی حرارت در شباب آنست که زیادتی حرارت غریزی مستلزم یکی دو چیز است یکی آنکه اعتراف باید کرد که در شباب نفس آخر قابض می شود بر نفس سابقه موجود و هذا خلف و این در ان صورت جاری است که حرارت غریزی را از جنس حرارت عنصری ندانند بلکه گویند جزوی است سماوی که قابض می شود در بدن هنگام فیضان نفس و جدا می شود از بدن وقت جدا شدن نفس یعنی روح از ان کما هو مذهب المحققین دوم آنکه اقرار باید کرد که جزو ناری ممتزج می شود با عناصر بعد وجود بدن و این محال است زیراکه بعد امتزاج عناصر تداخل عنصر آخر امکان ندارد و این در ان صورت جاری است که حرارت غریزی را از جنس حرارت ناریه بدانند کما هو مذهب طائفة لا تحقیق لهم من عامة الاطباء بالجمله حرارت غریزی را خواه از اجزای سماوی دانند و خواه از جنس عنصری چنانچه بیان مذهبین نموده شد زیادتی در ان غیر ممکن است و کذلک نقصان تا آخر سن وقوف سوال ۱۸۹ اگر حرارت شباب افزون از حرارت صبی نباشد تدبیر اجزائش ممکن نبود بهر آنکه اعضای شباب بزرگتر از اعضای صبی است و تدبیر عضو صغیر که قوتش بحسب اندازه عضو مقدر است بتدبیر عضو کبیر کافی نباشد جواب اعضای صبی اگرچه خورد است لیکن چون درین هنگام در تزاید و تمدید است بجهت نمو انتهاشان او قائم مقام کبیر عضو است آن حرارت که در صبیان به تنمیه توجه دارد و در شبان بحفظ اعضا که کبیر یافته است مصروف می گردد سوال ۱۹۰ آنکه فرموده اند النضج هو احالة من الحرارة الجسم ذی الرطوبة الی موافقة الغایة المطلوبة و درین حد نضج حرارت ماخوذ است و متفق اند اطبا بر آنکه نضج صفرا بارد است پس حد باطل بود جواب منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آله طبیعت در نضج حرارت غریزی است پس اسناد نضج بحرارت ثابت باشد و اما اشیای بارده در ماده صفرا معاون طبیعت اند زیراکه طبیعت بحسب هر ماده محتاج بمعاونی است که بدان مناسب است و این قادح مقصود نیست سوال ۱۹۱ احاله حرارت منضجه را بماده رطب که مقید کرده اند برین تقدیر لازم می آید که اخلاط یابسه و غذای یابس از قبول نضج خالی باشد جواب اخلاط و اغذیه خالی از

رطوبت نیستند رطوبات اخلاط خود بالفعل ظاهر است اما رطوبت اغذیه یابسه نیز متحقق است بنا بر آنکه
او مرکب است از عناصر و چون بعضی از ان رطب اند بر مرکب اطلاق ذی رطوبت توان کرد نظر الی اجزائه الرطبة
سوال ۱۹۲ خون مرکب با خلاط است هرگاه او فاسد شود باید که همه اخلاط که با و ممتزج اند فاسد گردند
پس هرض و موی صرف را وجه نباشد جواب اخلاط اگرچه با خون مرکب اند لیکن بعد ذلک خون بر
بساطت خود است و وی با اخلاط یکذات نشده است تا فساد او مستلزم فساد دیگر اخلاط باشد و
کذلک هر خلطی از اخلاط که در عروق با خون مرکب است در یکدیگر نیز امتیاز دارند از انست که عند شرب
مسهل هر خلطی که مسهل مشروب با خراج آن مخصوص است همان خلط از عروق بیرون می آید و تعفن آن خلط
موجب عفونت خلط دیگر نمی گردد زیرا که ماده هر خلط متفاوت است و تغیر هر واحد مخصوص بسببی و
مغیر یا بکلی مغایر چیزی که مفسد صفرا است مفسد بلغم نیست برای آنکه اخلاط چون باهم مخالف اند
هر واحد نیز در یکدیگر مخالف باشد و بالفرض اگر چیزی واحد مفسد دو خلط یا زیاده از ان باشد
اما از فساد او بیک خلط فساد دیگر لازم نمی آید لاختلاف مواد هما بهر آنکه ماده بعضی سریع الانفعال است
و ماده بعضی بطی الانفعال و آنهم مشروط بالشرائط پس ثابت شد که فساد خون فساد دیگر اخلاط نمی کند
و بویا و لزوما سوال ۱۹۳ حد مزاج نقض می یابد از الوان و طعوم و روائح حادثه در هر ممتزج
زیرا که همچنانکه بر مزاج صادق می آید که کیفیتی است که حادث می شود در ممتزج از تفاعل کیفیات
متضاده می باشد در اجزای آن مرکب کذلک بر الوان و غیره نیز صادق می آید انها کیفیة متحدثة
عن تفاعل الکیفیات علی الوجه المذکور مذکور جواب این کیفیات از تفاعل مذکور حادث نمی شود بلکه از
صورتی که حادث می شود از مزاج که حادث می گردد از تفاعل مذکور حادث می شوند و مراد در حد
مزاج چیزی است که حادث می گردد از تفاعل مذکور بلا واسطه فافترقا و لم یرد النقض سوال ۱۹۴ وجود
معتدل حقیقی چرا محال است جواب دلیل بر امتناع معتدل حقیقی آنست که عناصر متساوی
فی الصور از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه نباشد او را قاسری که منع کند عناصر را از تبلی آنها و
ظاهر است که درین صورت ترکیب حاصل نمی تواند شد زیرا که عناصر بالطبع مائل و شائق احیاز خود اند
و اگر مائل با حیاز نباشند لازم می آید که مطلوب بالطبع متروک بالطبع باشد و هو محال دوم آنکه
باشد مر او را قاسری که مانع تشتت اجزا بود و این نیز غیر ممکن است زیرا که قاسر مرکب یا در مکان

یکی ازین بسائط خواهد داشت یا در مکان دیگر و مکان دیگر خود تحت السما موجود نیست غیر مکان بسائط لان الخلا
محال و البسیط غیر هذه الاربعة و انتساک قاسر او را در مکان احد البسائط مستلزم ترجیح است بلا مرجح و هو ایضاً
محال و اگر گویند که جایز است که آن قاسر هم بالطبع مائل مکان از بسائط بود و پس ترجیح بلا مرجح لازم نیاید گوییم قاسر
که بالطبع مائل بمکانی خواهد بود ناچار است که او نیز جسمی داشته باشد زیرا که اقتضای مکان معین خاصه طبیعت
جسم است و چون قاسر را جسم ثابت شد محال است که دو جسم در ماهیت مقتضی باشد
مکان واحد را بالطبع کما قرّوره و ایضاً این قاسر یا بسیط خواهد بود و یا مرکب اگر بسیط است البتة
خارج از عناصر اربعه خواهد بود و هو محال لا تعلق به احد و اگر مرکب است این نیز محتاج القاسر
خواهد بود و منتهی به تسلسل یا دور خواهد شد فثبت ان المعتدل الحقیقی لا یوجد فی الخارج اصلا
سوال ۱۹۵ نبض بچه گونه ملاحظه باید نمود جواب اصابع ناض باید که نرم و لطیف باشد
تا نیک احساس کند و نباض معتدل المزاج و سلیم الذهن و صحیح الطبع باید تا قیاس او اعتماد را
شاید و نبض در وقتی بیند که نماینده نبض از هم و غم و فرح و جز آن از امور نفسانی و بدنی
و طبعی چون ماندگی و ریاضت و استحمام و خواب مفرط و گرسنگی و سیری و مانند آن هر چه تغیر
می دهد نبض را دور باشد زیرا که لحاظ نبض بعد این حالتها اعتبار ندارد و ایضاً در یابند
که همچنانکه مزاج هر شخصی دیگر است نبض نیز باعتبار هر شخصی دیگر می باشد و حسب سحنه و مزاج و
عمر و فصل و سال و هو متغیر الاحوال می باشد لهذا گفته اند که احوال نبض کما حقه آنگاه ظاهر
می شود که طبیب نبض همان شخص بارها دیده باشد و از حالت صحت و مرض او واقف بود
زیرا که اگر چنین باشد حکم نتواند کرد جزماً بر حالی حادث بنابر عدم اطلاع بر احوال سابق
پس نبض را بچهار انگشت که مسبحه و وسطی و بنصر و خنصر است بجوید بدین وجه که خنصر طرف
ابهام دست نماینده نبض باشد و مسبحه بطرف ساعد و این چنین دیدن خاصه اطبای یونان
است و وجهش ظاهر است [illegible] یان نزدیک با بهام نمایان تر است و هر چند
بطرف ساعد می رود مخفی تر می [illegible] که حس او قوی تر از دیگر اصابع است باید که
بجانب ساعد بود تا شریان را خوب [illegible] باید و نبض دست راست از دست راست
ببینند و نبض دست چپ از دست [illegible] و ساعد را بر پهلو داشته نبض آن باید دید

زیرا که اگر ساعد بر روی گردانیده بود یا بر پشت عرق بهیئت طبعی نمی ماند و تخلف در حرکتش می افتد
کما لا یخفی و دست ساکن باید داشت و بر چیزی اعتماد نشاید کرد و چیزی در دست نباید گرفت و باید که
دست مربوط نبود بچیزی و کذلک کمر نیز بشدت مربوط نباشد و دست دوم بر زمین ممتد بود و بیننده
و نماینده هر دو جالس باشند و جلوس نماینده مربع باشد قامت درست کرده و تکیه باز زده و بیننده
نخست بیازماید نبض را در قوت و ضعف تا اگر قوی بود اندکی بقوت تفحص کند و اگر ضعیف باشد
انگشتان را بغایت سبک بدارد زیرا که اگر ضعیف باشد و انگشتان بقوت بران نهند رگ از حرکت
باز می ماند و هرگاه ملاحظه نبض کند باید که انقدر دست بدارد که سی نبضه بلکه سی و پنج نبضه حاصل آید
زیرا که درین مدت اکثر تغیرات و حالات مکشوف می گردد و ادنی مدت تفحص نبض آنست که تا دوازده
نبضه مکث در دیدن کند لهذا محذر کرپا از کناش اسکندرانیه حکایت کرده لا ترفع یدک عن النبض قبل
اثنی عشرة ضربة و باید که طبیب بعد ملاقات مریض زمانی توقف کند در نبض دیدن ابتدا بتکلم و احوال پرسی
نماید به شفقت و محبت و بعد استیناس وی نبض را تفحص کند و در ملاحظه نبض بیننده و نماینده هر دو ساکت
باشند و آن محل از غوغای مردم و صدمات قویه و موجبات تشویش خالی باشد سوال[۱۹۶] ملاحظه
نبض از هر شریان که باشد من حیث الذات تفاوت ندارد و باعتبار اشعار بر امور مقصوده پس از همه
شرائین شریان ساعد را از موضع مشهور مخصوص باحساس چرا داشته اند جواب تخصیص شریان
ساعد بملاحظه نبض بسبب چند امور است یکی آنکه دست را زود بیرون توان آورد و در اخراج وی
شرم نبود در اکثر دوم آنکه شریان مذکور متصل قلب است و همچون دیگر شریان اندر گوشت پوشیده
نیست سوم آنکه شریان مسطور ممتلی از اجزاء نیست همچون شریان صدغ چهارم آنکه شریان مذکور
اوسع شرائین است و روح در وی بدان سبب بیشتر است لهذا احوال قلب ازان نیک شناخته
می شود الا در نکته قویه که حرکت هیچ شریان محسوس نشود مگر حرکت شریانی که در معاره ستقیم واقع است
که تا بقای حیات حرکت او می باشد و بعد خال اصبع محسوس می گردد پس دران وقت حکم موت
و حیات مریض وابسته بدان بود و شریان ساعد از اعتبار ساقط باشد سوال[۱۹۷] آنکه گفته اند در حد
نبض که ان النبض حرکة من اوعیة الروح مولفة من انبساط و انقباض لتبرید الروح بالنسیم
و اخراج فضلاته لفظ تبرید گفتن راست نمی آید بهر آنکه روح لا محاله گرم است و کذلک جهت استنشاق او

مر قبول قوت حیوانی را جاری بود نفس مشروط جواب روح بالذات متقوم بحرارت معتدل است
لانها حار و تتقوم بالحرارة لیکن ازانکه بسبب اختلاط ابخره و دخانیه حرکت کثیره دروی می افتد بنابر
اختفاق و تکاثف بالضروره بتبرید نیز محتاج است بالعرض تا بواسطه دخول هوائی تازه و خروج
ابخره مسخنه حرارت عارضی زوال پذیرد سوال ۱۹۸ اطبا بول را باقسام کثیر ذکر نموده اند برازیدن
تفصیل بیان نکرده اند لم دران چیست جواب چون نظر بر براز و تامل دران مکروه بود و دلالتش نیز
بر احوال بدن کمتر مگر در امراض اسهالیه و امراض بطن اطبا بالاستقصا در ذکر الوانش نپرداخته اند
و چیزی که مرقوم شد برای تشخیص اقسام و احوال شکم کافی است و شک نیست که دلالت براز در
دو مرض بیشتر از دلالت بول است سوال ۱۹۹ چون قوی در قوت مساوات دارند و با لطایع الفعل
اند پس عمل د... دافعه منع بقای عمل ماسکه مستلزم ترجیح بلا مرجح باشد و هو محال جواب اگرچه
قوت دافعه مثلاً قوی تر از ماسکه نیست و هر واحد در عمل خود قایم لیکن بتقدیر حکیم مطلق تقاضای
طبیعت بحسب حاجت مرجحه دافعه می گردد و بعد اتمام فعل ماسکه و ایضاً حالت صحت انصباب صفرا
که بعد انجذاب صفرت است از ثقل معین دافعه مقرر و کذا حالت مرض فتور در ماسکه تقوی و ...
مقدر گردیده لان ضعف الضد مقوی بل الضد پس ترجیح بلا مرجح نباشد اصلا و هرگاه انصداد
انصباب مراد در صحت محرک دافع می شود کثرت او در مرض بطریق اولی زاید بود سوال ۲۰۰
از ترجیح چه سود مترتب است جواب ترجیح برفق همچنانکه تا قهان را مفید است کسی را که در
حجاب مرض دارد نیز مفید است و منوم است و محلل ریاح و مانع بقایای امراض است
چون غفلت و نسیان و محرک شهوات و ترجیح بر سریر موافق تر است مرکسی را که شطر الغب و
حمیات مرکبه داشته باشد و ایضاً صاحب نقرس و صاحب استسقا را سود دارد فان الترجیح
یسعی المواد الی الانقلاع پس اگر برفق است موافق الیین را منقلع می سازد و اگر بقوت است
مواد قوی را سوال ۲۰۱ موجب مشاهده رویا چیست جواب نفس را علاقه بمبادی خویش
است اما بنابر تعلقات جسمانی ازان محجوب مانده و از وصل دوام مهجور گشته لیکن گاه باشد که
از عنایت جامع المتفرقین بواسطه ریاضت یا بدون آن دی را تجردی ازین عالم دست دهد
و بمبادی خود که عالم ارواح و عالم مجردات است متصل می گردد و از کلیات امور چندی که در عالم

ارواح لوح محفوظ ثابت است و بدین مناسبت دارد بوجهی از وجوه مطلع شود و قوت متخیله
فی الحال آنرا متصور گشته صورتی سازد که مناسب آن چیز باشد پس آن صورت بحس مشترک درآید
و مشاهده گردد و بعد از حس مشترک آنرا بخزانه خود که خیال است سپارد و خیال محافظتش نماید و در
حال بیداری یاد آورد پس اگر میان آن صورت و ذی صورت شدت مناسبت باشد آن
خواب را حاجت بتعبیر نیست و هرگونه که مشهود شده بعینه ظهور کند و این سیر در عالم ارواح بیشتر
افتد و اگر مناسبت در میان آن صورت و ذی صورت نه بر وجه اتم و اکمل باشد دران هنگام محتاج
تعبیر باشد چنانچه مار را در خواب بمال تعبیر کرده اند بمناسبت آنکه هر دو دشمن آدمی زاد اند و لبن را
بعلم تعبیر نمایند بمشابهت آنکه هر دو سفید اند و این قسم رؤیا مسمی است برؤیای صادقه و از خواص
این رؤیاست که چون نزد کسی بیان کنند اول بار آن کس تعبیر کند بهمان نهج که تعبیر کرده باشد
واقع شود و در اکثر ازینجاست که در حدیث شریف بتاکید غلیظ وارد شده که رؤیا را پیش نادان که
واقف بر تعبیر نباشد نشاید گفت سوال ۲۰۲ باعث خرخرهٔ طفلی چیست جواب سبب خرخرهٔ اطفال
توهم کثرت رطوبات است چه وقت خواب رطوبت در باطن جمع می شود و بدان سبب ضرر
می رساند نفس را در خروج خاصةً اطفال را زیرا که مجاری نفس ایشان ضعیف می باشد
سوال ۲۰۳ بول کدام وقت معتبر است جواب بدانکه بول وقتی گیرند که آدمی از خواب بامداد
برخیزد و هنوز طعام و آب نخورده باشد و قبل از ان نیز بسا شرح چیزی که مغیر بول بود و کسانیکه
شب بیدار باشند و شب طعام بخورند و در روز بخوابند و ترک غذا نمایند وقت شام در حق آنها
حکم صبح دارد یعنی بول آنان در شام باید گرفت و باید نمود و اینکه گفته شد در حق معتادین است
نه آنکه غیر معتاد بسبب روزه ترک طعام و آب کند که بول صائمین اعتبار را نشاید مگر وقتیکه
صوم معتاد شود سوال ۲۰۴ قاروره را بچه طور نگاه دارند و چگونه بحضور طبیب عرض کنند
و پس از خروج در چه مدت از اعتبار ساقط می گردد جواب نماینده قاروره باید که قاروره بول را
در دست چپ بگیرد لاحترام الایمن و از سایهٔ خود دور دارد و لباس که پوشیده باشد
چنان نشود که عکس بر ان افتد و تیز افگند و آنرا در روشنائی روز باید دید بی آنکه شعاع
آفتاب بروی افتد بهر آنکه چون قاروره در آفتاب باشد بسبب ضیای آفتاب و

و ضیای شیشه در بول ابر مانند می نماید و قبل از آنکه در وی نگاه کند طبیب شیشه را متمکن
دارد تا وقت نظر بول در حرکت و جنبش نبود و ثفل او شوریده نشده باشد و باید دانست
که بعد شش ساعت اعتماد بر بول نمی ماند زیرا که لون متغیر می شود و ثفل نمی گذارد و اگر وقت گرما
باشد و یا زیاده کثیف می گردد و اگر وقت سرما بود و کذلک زبد منعدم می شود و از اطالت
زمان بواسطه انحلال ریح و در اکثر اجزای غلیظ ممتزج بسبب دیر ماندن راسب می شوند
و آب صرف بر بول باقی می ماند و از اینجاست که بول را اگر دیر بدارند بالای وی رقیق تر می نماید
و زیر آن کدر و همچنان بولی که فوراً برآمده باشد بر آن نیز اعتماد نیست زمانی اندک بدارند تا
ثفل او جدا شود یعنی رسوب از مائیت متمیز گردد پس عرض کنند لهذا اجله طبیبان گفته اند
که یک ساعت معتدل باید نهاد تا رسوب کند پس بنماید و آنچه شیخ الرئیس فرموده که پس از
یک ساعت تمام رنگ و قوام آب گردد اعتماد را شاید محتمل که مراد از آن ساعت طویله
نجومی باشد خصوصاً در ایام شدید الحرارت یا شدید البرودت بالجمله هر فصل و هر وقت حکمی دارد
آنقدر باید داشت که رسوب پدید آید پس بلا تمهل باید نمود و پس از شش ساعت اگرچه فصل معتدل
بود تغیر تام در بول می افتد بالاتفاق و ساقط الاعتبار می شود سوال ۲۰۵ بول اطفال چرا از اعتبار
ساقط است جواب طبع اطفال بنا بر عدم اقتدار رسوب را از آب جدا نمی تواند کرد و بواسطه
لینت و مغلوبیت صفرا صبغ در بول ایشان کمتر پدید می آید و طفل هرچند خورد تر بود اعتدال بر بول
آن کمتر باشد اما بعد فطام یکسال بگذرد قریب باعتماد شود و بعد اسبوع توان ازان استدلال
کرد سوال ۲۰۶ غلبه رطوبت غریبه در سن شیخوخت بهر چیست جواب باضمه در این سن بواسطه ضعف
حرارت ضعیف می شود و بدان سبب رطوبت فضلی در بدن بیشتر می گردد و همه اعضا را ترطیب
می دهد نه ترطیبی که بر سبیل تغذیه در جوهر سرایت کرده باشد چنانچه در صبی است بلکه بر سبیل بلت و
غیر اختلاط بشدت لهذا رطوبت صبیان را برطوبت شاخ سبز تشبیه داده اند و رطوبت مشایخ را
برطوبت چوب خشک که در آب تر کرده باشد و در اینجا رطوبت در جوهر شی نفوذ نمی کند و با وجود
امتزاج اجزای یابسه از آنها از اجزای رطبه تواند شد مگر چوب سبز که در وی این امکان
ندارد سوال ۲۰۷ آب دریای شور مجفف و میبس است و هوای موضع نجا در او چگونه مرطب

باشد جواب آب دریای شور اگرچه جسم است بنا بر آنکه از اجزای بورقیه ارضیه مرکب باشد لیکن
بخار وی مرطب است بهر آنکه ابخره دریای شور اجزای مائی است که از اجزای ارضی تمیز شده صعود
کرده است از آنست که آب مطر شیرین و سرد است لانه بخار یتصاعد من البحار و یجتمع
فی الزمهریر فینزل او هوا متکاثف یستحیل الی الماء سوال ۲۸ بول از کدام عضو
بیشتر نشان می دهد و از چه چیز خبر می کند جواب کیلوس در جانب مقعر جگر خون می شود و کثیری از
صفرا و سودا که با خون متولد شده از خون تمیز می گردد ولیکن آب که مشروب شده باشد با خون
می ماند تا قوام او تنک شود و بصحبت وی در عروق ضیقه بگذرد و بجانب محدب کبد گراید
پس درینجا آب نیز کثیر المقدار از خون جدا گردد و بگرده آید و قدری آب با خون باعضا رود
جهت تبدرق وی و بعد استحاله خون آلی که زاید از غذا است رجع القهقری نموده باز پس می گردد
بجانب گرده و مثانه و قدری از راه مسام تحلیل می رود بدین سبب بول بیین حال جگر و حال
اخلاط که در جگر متولد می شوند و کذلک بواسطه نفوذ او باعضا و رجوع وی از آنجا که مظهر حال
عروق و حال اخلاط و حال هر عضوی که از وی عبور کرده نیز می بود از آنست که نزد اختضاب
بحنا منصبغ می آید بالجمله دلیل از حال جگر و عروق و اخلاط قوی و اظهر است و از حال امراض سینه
و دماغ و اوجاع مفاصل اخفی و اضعف و از حال دل و معده و سپرز بدستور سوال ۲۹ متقدمین
مراد از کدام اطباست جواب اطلاق می نماید لفظ متقدمون بر اسقلبیوس و بقراط و ارسطوطالیس
تا زمانه جالینوس و گاه مراد گرفته می شود از جالینوس و یوحنا بن سرافیون و حنین بن اسحق
و ابی صادق تا زمانه محمد بن ذکریا رازی و متاخرون عبارت است از شیخ بو علی سینا
اکنون تذکره بعض اطبا از بیت ترقیم می یابد تا متعلمان را بصیرتی زاید بحصول پیوندد بدانکه
ابو الفرج علی بن الحسین بن هندو طبیبی بود کامل و حکیمی بود فاضل از تلامذه ابی الخیر
صاحب تصانیف کثیره کتاب مفتاح از آن اوست ابو علی حسن بن عبد الله
بن سینا البخاری مصنف قانون طبیه پدرش از اهل بلخ در قریه افشنه از زنی نکاح
کرد که اسمش ستاره بود ابو علی سینا از شکمش بوجود آمد در ماه صفر سن سه صد و هفتاد هجری
بعده متولد شد برادرش محمود نام بعد ولادت پنج سالی او و از آن بعد انتقال نمود و تدبیر او

وبرادرش در بخارا او باقی ماند ابو علی که معلم قرآن و معلم آداب شد هرگاه در رسید بسن ده سالگی
حفظ نمود اشیا از اصول آداب چنانچه می گوید ابو علی که بودم در بخارا که شروع نمودم علم طب را و تصنیف
کردم قانون را در سن هفده سالگی و هرگاه رسیدم تا سن هجده سال انفراغ یافتم از کل علوم و غیر
مندرج است که بود ابو علی صاحب تصانیف کثیره که قریب یکصد کتاب تصنیف فرموده وفات
کرد بروز جمعه یکم رمضان در سنه چهار صد و بیست و دو هجری و بمقام همدان مفتوح شد ابو الحسین
الانبیری حکیمی بود کامل که بر علوم هیئت و هندسه قدرت بالغه داشت ابو سهیل المسیحی حکیمی بود از ملت
نصرانی که در علم طب تبحر وافی می داشت تصانیفش در علم طب بسیار است بعضی ازان کتاب
مائة مسیحی است ابو القاسم عبد الرحمن بن ابی صادق حکیمی بود علیم المرتبت ملقب بود ببقراط ثانی
الاختیار نمود گوشه گزینی ابو الخیر الحسین البغدادی حکیم جلیل و فاضل نبیل بود مگر از ملت
اسلام هم بی بهره هرگاه زمانه محمود بن سبکتگین رسید عرض کرده شد بروی اسلام ابا کرد و حتی که عمرش
بیک صد سالگی رسید روزی گذشت بعلمی در کتب و خواند این آیه شریفه الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون توقف نمود و گریست و همون شب خاتم المرسلین را
در عالم رؤیا مشاهده نمود که آنحضرت می فرمایند ای ابی الخیر مثل تو با وجود کمال علم خویش می آید که منکر
نبوت من شود این شنیده بیعت کردش بدست آنحضرت چون بیدار شد ظاهر نمود اسلام را و تعلیم
یافت علم فقه و یاد نمود قرآن ابو زید البلخی از حکمای اهل اسلام بود و خیلی فصیح و بلیغ تصانیفش
در هر فن بسیار ارسطو طالیس معنی آن در لغت یونان منش کامل و فاضل است و ارسطو مخفف
آن شاگرد افلاطون بود چنانچه می گویند ارسطو را معلم اول بدین جهت خوانند که آن منقح کرد علم حکمت را
و وضع نمود علم منطق و بود استاد اسکندر و وزیرش چنانچه اسکندر حسب دانش و رای او بر کل زمین
دنیا قبضه یافت اسمعیل الهروی بود حکیمی ادیب از تصانیفش اشعار و کتب اند در علم حکمت و
از تلامذه او حکما و فضلا بودند افلاطون الحکیم الالهی معنی آن در لغت شان عظیم واسع پدر
از شرفای یونان بود موسوم باسم ارسطن و افلاطون شاگرد سقراط بود و استاد ارسطو دوست
می داشت صحرا و تنهائی را اقلیدس حکیمی بود که وضع نمود اشکال هندسیه و براهین یقینیه
و مقالات عجیبه اندر وی احسن حکیمی بود فائق و طبیبی بود حاذق اضافه نموده است در نسخه

در نسخهٔ تریاق اقراص افاعی را که آن اوفق است در جمیع ادویه ارشمیدس حکیمی بود که ایجاد
نمود علم اعداد و وفق را از طریقهٔ عجیب القراط و نیز بقراط هم گویند بتخفیف همزه طبیبی بود حاذق که از زمانهٔ او
علم طب شیوع بود و افشا یافت ورنه قبل از آن محفوظ بود از اغیار و اجنبی بین بعمر او ۹۰ و پنج سالگی وفات
یافت ابو نصر الفارابی شیخ کامل بود اسمش محمد بن محمد از فاراب ترکستان بود ملقب بمعلم ثانی
مثلش در حکمای اسلام کسی نبود و فاصله از وفات او تا زمانهٔ ولادت ابو علی سینا سی سال داشت
چنانچه ابو علی تلمذ نموده است از تصانیف آن جالینوس از جملهٔ هشت طبیب که مرجع و مآب
و رؤس ارباب صناعت طب بودند یکی او بود و وی ختم اطبای کبار بود چنانچه در علم طب
چهار صد کتاب تصنیف فرموده و زنی را که در علم طب مهارتی داشت خصوصاً در معالجهٔ زنان زیادت دقت
و از وادویه بسیار بدست آورد و بعد از آن بجانب مصر سفر کرد و مدتی از برای تحصیل عقاقیر آنجا
اقامت نمود لیکن در آخر عمر اسهال شد و مدتی مدید هر چند در معالجهٔ خود جد و جهد ساخت آن مرض بیشتر
می شد مردم طعن بسیاری کردند که با وجود کمال و معالجهٔ امراض خصوصاً درین مرض عجب گونه
درمانده است آخر الامر از طعن مردم بتنگ آمد و ایشان را بخواند و فرمود که خمی بیارند و پر آب
کنند اندک دارویی بران انداخت و فرمود تا آنرا بشکنند آب بسته شده بود فرمود که ازین دارو
بسیار خورده ام اصلاً نفع نکرد بدانید که علم و تجربه در حین قضای حق تعالی بامری هیچ نفعی نمی دهد
کما قیل شعر ارسطو ماتا بدقوقاً ضئیلاً ❊ و افلاطون هلوجاً ضعیفاً ❊ مضی بقراط مسلولاً
ذلیلاً ❊ و جالینوس مبطوناً نحیفاً ❊ اینهمه فضلای کاملین و اطبای متبحرین که بودند هنگام موت
هیچ تدبیر کردن نتوانستند و بکمال خستگی و سوء حالی جان دادند سقراط معنی آن در لغت یونانیه
معتصم بالعدل است و آن مخفف سقراطیس است اوستاد افلاطون بود غامیوس حکیمی بود کامل
که ابتدا نمود بترکیب تریاق فاروق سوال ۲۱ طبخ طعام در کدام ظرف بهتر است جواب
هر ظرفی که جید الجوهر است طبخ طعام در آن مستحسن است و آن طلائی است نقرئی و بعد از آن ظرف مسی
خاصة که در غسل وی مبالغه همی کنند و زنگ بستن ندهند و آنرا قلعی اندودن مانع از زنگ بستن
است و بدانند که دوام اکل اغذیه مطبوخه در ظرف طلا مقوی قلب و رافع توحش و مزیل خفقان
است و کذا مطبوخ در ظرف آهن مقوی مثانه و اعضای تناسل است و موجب نفوذ تحلیلات

ظروف مسی که طبخ طعام در وی خوب نیست خاصةً اگر تا دیر پخته باشد و طعام کثیر الدهنیت و افراط الدهنیت
بود یا ذی حموضت باشد و کذلک روغن و طعام چرب که زمانی طویل در وی مانده باشند شاید
خورده و بدانند که اندرون وی قلعی اگرچه مانع نمی شود مر ظهور اثر مس را اما نسبت بآنکه بی قلعی بود
بمراتب قلیل المضرت است لهذا تاکید کرده اند در تجدید قلعی کردن و نهی شدید نموده اند در استعمال
ظرف مسی قلعی نکرده و قلعی رفته حتی که اکثر اطبا زعم کرده اند مداومت اکل آنچه مطبوخ در مس باشد
جذام می آرد و اغلب که این حکم مخصوص بغیر قلعی دار باشد اما ظرف گلی طبخ طعام در وی مجوز است لیکن
زیاده از یکبار نپزند و همچنین در ظرف سنگین و جز آن زیاده زیاده از پنج بار نشاید طعام پختن بهر آنکه
اجرام این ظروف ذی تخلخل است قدری از اجزای مطبوخ در مسام تخلخل می شود و متعفن می گردد
پس چون کرت ثانیه طعام در ان بپزند اجزای عفنه غذای سابقه طعام ثانی نیز فاسد می سازد بالجمله
اجتناب طبخ مکرر در سفال واجب است و هرگاه طعام پخته شود و در صحاف بر آرند باید که آنرا بپوشند
مگر به سرپوش مشبک غربال مانند تا بخار روی باز نماند چه استرداد ابخره مذکوره در اطعمه موجب
احداث سمیت است خاصةً اگر ماهی بود یا مشویات دیگر و در اثنای طبخ نیز سرپوش باید که مشبک بود
تا بخار بیرون برآید اما ظروف که در ان طعام باید خورد چینی و آبگینه از همه بهتر است سوال ۲۱۱ آنکه گفته اند
بول سرخ سلیم تر بود از بول زرد السلم چه اترجی که از الوان اصفر است آنرا افضل ترین اصناف
شمرده اند لانه دلیل الاعتدال جواب مراد ازین زرد ضد اترجی است سوال ۲۱۲ اعضای اصلیه
مراد از کدام اعضاست جواب عظام و اعصاب و عروق از اعضای اصلیه است و قیل الاعضاء
الاصلیة هی التی تتولد من المنی سوال ۲۱۳ اعضاء غذا عبارت از کدام اعضاست جواب
معده و کبد و طحال سوال ۲۱۴ اطریفل چه معنی دارد جواب اطریفل معرب اتری پهل و آن
لفظ هندی است معنی اتری ثلث اند هلیله کابلی و هلیله زرد و هلیله سیاه و آمله فهو الدواء سوال ۲۱۵
معنی جوارش چیست جواب جوارش بضم الجیم و کسر الراء والشین منقوط معرب گوارش
والجوارن بالنون معنی آن هاضم طعام است سوال ۲۱۶ فرق در جوارش و معجون چیست جواب
معجون عام است از ترکیب ادویه تلخ و شیرین و بدبودار و خوشبودار و جوارش شیرین خوشبودار
می شود سوال ۲۱۷ فرق مابین داء الثعلب و داء الحیه چیست جواب تمرط شعر در داء الحیه

مورث دلتوی می شود و در دار التعلب برعکس آن سوال [۲۱۸] سفوف چه معنی دارد جواب
سفوف بالفتح ادویه مسحوقه یا سوده است که بذر یعه کف انداخته می آید در فم منفرد باشد یا همراه شی دیگر
سوال [۲۱۹] فرق در ضماد و طلا چیست جواب طلا مختص است باشیاء رقیقه که احتیاج بستن ندارد
و ضماد مراد است از اشیای صلبه که محتاج به بستن است سوال [۲۲۰] معنی معجون چیست جواب
هر ادویه مرکبه که کوفته و بیخته بود و شامل کرده آید بعسل یا ربوب مقومه آنرا معجون گویند فارسی آن سرشته
سوال [۲۲۱] چه موجب است که گاهی براز زیاده از مقدار می برآید مثلاً اگر ماکول نیم رطل بود براز زیاده
از نیم رطل آید جواب این نمی تواند بود مگر در صورتی که رطوبات یا اعضا بگذارند و کثیر المقدار
یا براز آمیزند خواه اجزای غذائیه از طعام نافذ شوند در بدن یا نه و آنچه غیر کامل الهضم بود کثرت او
بنا بر عدم صلاحیت اجزائش با غتذا بدیهی است بالجمله علت کثرت براز یا ذوبان است یا نزله
یا انفجار ورم یا کثرت اخلاط یا عدم نفوذ اجزای غذائیه و این عام است که از ضعف جاذبه جگر
بود یا سده ماساریقا و فرق بینهما آنست که در سدی ثقل بجانب ایمن محسوس نمی شود در اکثر
بخلاف ضعف سوال [۲۲۲] حفظ صحت کما ینبغی چرا صورت نمی بندد جواب حفظ صحت حاصل
نمی تواند شد مگر در کسی که پنج خصلت داشته باشد یکی آنکه عارف بقوانین طب بود یا سامع
مطیع طبیب دانا دائم باشد دوم آنکه دولتمند بود و صاحب حکم تا از اغذیه لطیفه و ادویه
نفیسه که حافظ قوی و ارواح اند چون مروارید و لعل و یاقوت و زمرد و فیروزه و امثال آن
هرچه در کار شود فوراً بلا اندیشه مهیا گردد سوم آنکه فارغ البال بود و محکوم کسی نباشد تا هر چیز
بر وقت حاجتش بکار تواند بست چهارم آنکه بخیل و تنگدل نبود و محب نفس و صحت باشد
تا هر چه زود از مزخرفات دنیوی بر خود صرف کند باک ندارد پنجم آنکه حریص شهوت نبود
و ضابط بر نفس و راسخ در عزم بود تا هر چه واجب الترک است قطعاً میل بدان نکند و آنچه
ضروری الاستعمال است هرگز ترک وی ننماید و شک نیست که اجتماع این خصال در یک
شخص کمتر یافته می شود و لهذا حفظ صحت علی ما ینبغی صورت نمی بندد کما لا یخفی و علم حفظ صحت
منقسم می شود بسه چیز حسب احوال صحت بهر آنکه صحت از سه وجه بیرون نیست
یکی آنکه در غایت کمال بود دوم آنکه از غایت کمال تنزل نموده باشد سوم آنکه ناقص بود

اجرام فلکی [illegible] مجوّد می نیم بنا بر انتقال ارض است اما محققان این قول را بدیهی البطلان گفته اند
ظاهر است که اگر زمین می گردید نه آسمان یقین که گردش وی از جمله حرکات عنصری اسرع می بود
و یک شبان روز دوره تمام می کرد چون چنین می بود طیور را طیران که بسمت مغرب
می شد ممتنع القدم می بود کما لا یخفی و زمین چهار حصه می شود دو ربع جنوبی و یک ربع شمالی
در آب غرق است و یک ربع شمالی مکشوف چنانچه همین قطع مکشوف را ربع مسکون
نامند اقلیم سبعه و جز آن خرابها و جبال در همین ربع محصور است و منجمان هر اقلیم را بسیارۀ
از سیارهای سبعه منسوب می کنند و هر یکی را در اقلیمی متصرف می دانند بامر الله تعالی
اقلیم اول بزحل متعلق است و آن هند است ثانی بمشتری و آن بلاد چین است ثالث
بمریخ و آن بلاد ترک است رابع بشمس و آن بلاد خراسان است خامس بزهره و آن بلاد
ماوراء النهر است سادس بعطارد و آن بلاد یاجوج و ماجوج است سابع بقمر و آن بلاد
بلخ است سوال ۲۵۲ در خلقت قلب جانب یسار چیست جواب انفع و را آنکه دل بطرف چپ
تا عدا و است از جگر بهر تعادل هر دو طرف بدن در حرارت لان کلیهما حاران و چون وی شریف ترین
اعضا بود و سینه که صندوق بدن است موضع گشته تا محفوظ تر بود کما قیل قاعدة فی وسط الصدر
و راسه مایل الی جانب الیسار سوال ۲۵۳ در غذای معده اختلاف است بعضی گویند که از خون است
که ترشح می شود از عروق و بعض تصور می نمایند که از طعامی که در وی منهضم می گردد اغتذا می کند پس
کدام قول معتبر است جواب قول ثانی معقول نیست زیرا که در هضم کیلوسی غذا مستحیل از کیفیت
می شود [illegible] و بعد تغذیه باستحاله کیلوس از نوعیتش و حصول غلط لازم پس اصل همین است که معده
از خون غذا می یابد که منصب می گردد از راه عروق بجگر سوال ۲۵۴ در مرض جگر رحم و جر سقوط قوت چیست
جواب هر عضو لیکن مس کرده شود با شئ لین لذت می یابد از وی مثل جسم قدم و کشیدن [illegible] و بعل رحم [illegible]
متلاصق گشته چه لذت می یابد عورت از مس و احتکاک او لذت مفرط و فرحت و انبساط عظیم حاصل [illegible]
پس بعض [illegible] احتکاک [illegible] متلذذ می گردد بنا بر آنکه بحرکت [illegible] آید روح بسوی خارج لحظه لحظه تحلیل می شود [illegible]
نزدیک [illegible] می یابد منی مرة بعد اخری عند احتکاک فرج و عنق رحم و روح هم تحلیل می یابد تحلیل [illegible]
لذا عند تزویک احتکاک پس سقوط قوت میشود سوال ۲۵۵ آنکه فرموده اند که انا اخرجت الاحمر [illegible]

من المجففات الخ حکم احتراز از مجففات مختص در فصل خریف نیست می آید چه هوای صیف از خریف
یابس تر است پس احتراز از مجففات در صیف اولی و واجب تر بود. اگرچه یبوست هوای صیف بیشتر است
لیکن بواسطه حرارت غالبه که واجب می کند سیلان و تذویب را رطوبت تدارک می نماید آن یبوست
لهذا انهی باشد ابدان را در صیف یبوستی که در خریف می باشد سوال ۲۵۶ در حدیث شریف است
علیکم بالماء البائت یعنی لازم گیرید نوشیدن آب شبینه چه وی سرد و تر از غیر شبینه می باشد این قول
علی الاطلاق تخیل نمی گردد چراکه در بعض بلاد که سرما در انجا بافراط می باشد و آب شبینه آنجا مفرط البرد
می بود نتوان استعمال نمود جواب این حکم استحبابی مطلق نباشد بل مقید بود بزمان و ان زمانی
چه نیز و تحقیق این امر مخصوص باهل مکه و مدینه است چه این شهری که هوای او چون هوای آن اماکن شریفه باشد
سوال ۲۵۷ آب بالطبع جامد است و سیلان او بالعرض چه بوجه حرارت شمس خلع جمود می نماید
پس لازم می آید که طبیعتش یابس بود نه رطب جواب دلیل بر رطوبت آب سهولت قبول او مر
مر اشکال را چه اگر یابس می بود هرگز به هیچ وجه قبول اتصال و تفرق و تشکل بسهولت نمی توانست پس
معلوم شد که طبیعت آب رطب است نه یابس سوال ۲۵۸ حدوث فواق و حمره عینین بعد قی چرا ردی
است کما قال البقراط فی فصوله و حدوث الفواق و حمرة العینین بعد القی ردی جواب فواق در
معده مثل تشنج است در عصب پس حدوث فواق یا از رطوبات است که ایذا می رساند معده را
اگر بقی مسکن شد فیها و الا دلالت می کند بر ورم اصل عصب دماغ یا معده و حمره عینین لازم می کند
بهر دو حالت اگر وی بدماغ اولی است چنانچه قرشی می گوید سبب ذلک ان حدوث الفواق
و حمرة العینین دلیل علی ارتفاع المادة التی کانت توجب القی الی الدماغ و تورمه منها او لورم
فیکون الفواق اشد و الحرارة اقل سوال ۲۵۹ بچه دلیل بقراط می نویسد یحدث عن ذات الریة السعال
عروض این اکثری دائمی نتواند شد جواب اگر سبب ذات الریه اخلاط حاده و حاره کثیر مراری بود که
شود از وی ابخره کثیره حاده بسوی راس البته سرسام حادث خواهد شد سوال ۲۶۰ از احتباس براز
در مرض سل موت چرا عارض می شود جواب احتباس براز در مرض سل از ضعف مریض
می شود که طبیعت قدرت اخراج نفث ندارد پس مختنق می گردد و موت گلوگیری می شود لا محاله
سوال ۲۶۱ از ورم جگر وجه حدوث فواق چیست جواب هرگاه ورم عظیم کبد باشد البته فواق

حادث شود هرگاه ورم بزرگ شد چه که بمعده مشارکت است قد ظن ان عظم الورم ینضغط المعدة فیحدث الفواق +
استسقاء
سوال ۲۲۲ بصاحب استسقا موجب عروض سعال چیست کما قال بقراط اذا حدث لصاحب الاستسقاء
سعال فلیس یرجی جواب مرادش از استسقا زقی است که حدوث سعال ازان ردی است
بهر آنکه آب بجهت کثرت مزاحم حجاب می شود پس ریه بسبب ضیق منبسط شدن نمی تواند و ضیق النفس و
سعال عارض می گردد زیرا که انضغاط حجاب موجب هیجان سعال است سوال ۲۲۳ عظم و غضروف
بعد انقطاع جزوی چرا ملتحم و نمی نمی شود چنانچه بقراط می فرماید اذا انقطع شیء من العظم و الغضروف
لم ینمو جواب بوجه اینکه خلقت عظم و غضروف از منی است هرگز بعد قطع نمو التیام نمی پذیرد
چنانکه لحم و شحم و نحو هما ملتحم و نمی می شود هرگاه واقع می شود در وی جراحتی یا شقی یا نقصی سوال ۲۲۴
از جراحت دماغ حمی و قی مراری چرا عارض می گردد جواب هرگاه بعضوی رئیس ورم حار
عارض می شود البته حمی مستولی خواهد بود و قی مراری حادث می شود بوجه مشارکت معده مر دماغ را
زیرا که ارشاد مرارست که می ریزد از معده در حالت صداع شدید سوال ۲۲۵ بعد عروض قشعریره
بحیه دلیل ردی است جواب قشعریره بعد عرق دلالت می کند بر کیموس خام که طبیعت آنرا اسهال کردن
نمی تواند بسبب عجز و ضعف خود تا هنگام انضاج تام پس همراه عرق هم اخراجش محال لهذا درحالت
ضعف طبیعت ماسکه اخراج هر دو امر مشکل می باشند درین صورت می ریزد آن با دو غیر منضجه بر
عضلات و موجب هلاکت می شود سوال ۲۲۶ حصول هضم موقوف است بر امساک پس باید که هضم
مرکب باشد از فعل ماسکه و هاضمه جواب ماسکه در حقیقت هضم که عبارت از تغیر غذا است دخلی
ندارد و تغیر استحالی از هاضمه فقط متحقق می یابد و بودن ماسکه بشرط حصول فعل هاضمه امری نابداست
بهر هضم کما لا یخفی چنانچه جاذبه نیز بشرط حصول فعل ماسکه است و کذلک هاضمه و دافعه را پس فعل
هیچ یکی ازین قواے اربعه را در حقیقت فعل آخر مدخل نیست فقط

تمت

خاتمة الطبع ریختهٔ خامهٔ ناثر و شاعر لاثانی منشی محمد انوار حسین تسلیم سهسوانی

کنز الاسرار حمد حکیمی است که ذاتش عین صفات اوست و صاحبان علمی و عملی را از شناخت نارسائی در کنه ذات او
جوهر عرفان کرشمهٔ اختراع او تفهیم در تعلیم با دراک ابداع او رحیص تعبیر تیغ و شبلیه برکراو است جلوه افروز
دو سری نهان و عیان غنی است محتاج ثنا نیست بآرایش ستایش پروا نیست اما بعد
تسلیم سهسوانی که انوار حسین نام دارد مکنون کیسهٔ خاطر بر طبق عرض می گذارد که درین زمان بهجت انجام
و اوان فرحت فرجام ناموس اکبر حذاقت بادشاه کشور ذلاقت حکیم فلاطون جان رزانت
بی مثال طبیب بی نظیر لبیب دانلنج حکمای زمن خواهش گزین واربیل قوس دانش
جالینوس منش بقراط فطرت سقراط خلقت سزاوار هزار مدحت مولوی حاذق حسین
متوطن مراد آباد که نبض ملتوی از وسقش با استقامت آرمید و صحت با انفاس [illegible]
طبیعت شناس [illegible] خواص خوان است [illegible] محمود مسیحا انفاس است از فیضان [illegible] حکمت
سرشتا گردش و استاد معلم اول و ثانی کتاب فیض نصاب بی مثل و لاجواب بهار تصنیف لطیف آن
تالیف لطیف تقویت دماغ تفریح الطبائع الموسوم به کنز الاسرار در مطبع فیض منبع علم
عالم مرجع که نام نامیش [illegible] اخبار است و [illegible] آن بر دل ابنای روزگار بهر طبع فرستادند
بنا بر کرم نهاد منشی [illegible] فلاطون خصال حضرت [illegible] کشور شوکت اقبال که [illegible]
بیچمدان [illegible] حذاقت [illegible] محب الشفا
یکبار [illegible] عمدگی طبع آن پرداختند و مشتاقان را رهین منت ساختند در [illegible]
مطابق ۹ ربیع [illegible] ۱۳ هجری تیار گردید چنانچه تاریخ سال طبع از قلم وقائع نگار باین پیرایه [illegible]

۱۳۰۷	تاریخ	
بفضل حضرت شافی مطلق رقم تسلیم زد تاریخ سالش		چه زیبا طبع کامل نسخه شد همانا طبع کامل نسخه شد ۱۳ هجری